



پنجاه کھپسروی ... وسدہ نامی ملی کراالی

از: دکتر حفیظ شاہید

۱۵۵۶

قیمت ۳۰۰ ریال

موم اسفند ۲۵۳۵ شاهنشاهی

دکتر جعفر شاهید

پنجتھہ پھلوی و سدہ های ملی گزایی

۲۴۸۸۶

۱۵۸۸

۱۵

سجده سلسلوی

... وسده نامی ملی گرامی

دانشگاه تهران
کتابخانه و اسناد و علوم



کتابخانه ملی و اسناد

از: دکتر جعفر شامی

چگونه ایرانی

ایرانی ماند

سخنی به رسم پیشگزار

در صفحاتی که می‌آید و می‌خوانید سخنی از آنچه در پنجاهه‌ی گذشته رخ داده است بمیان نمی‌آید و بدیهی است که این سهم را رسانه‌های همگامی به نیکی یا با کم‌وکاست انجام می‌دهند؛ لیکن آنچه که نگارنده، نسل امروز را به آگاهی و دانستن آن فرا می‌خواند، راز طلوع نهضت‌هائیس است که در گذار سده‌های دیروز و در سیر پنجاه سال اخیر به وجود آمده‌اند و نبض ملت‌هیب زمان را در دست گرفته‌اند تا ایران‌زمین همچنان برای ایرانی بماند و این زادبوم جادویی و عجیب و خواستنی تا جاودانه بپاید.

... و نیز آنچه که در زوایای تاریخ گذشته و اکنون، پنهان مانده و باید بخاطر آگاهی نسل‌های امروز و فردا از پس تیرگی و ابهام بدر آید، بیا خاستن مردانه‌ی گروه‌هائیس است که بسیاری از بیداریها را موجب بوده‌اند و خود، بی‌هیچ تبلیغ و ادعا، در سکوت و انزوای فروتنانه‌ی خویش روزها و روزگار را به سر آورده‌اند تا باشد که تاریخ، رسالت خود را باز یابد و ناگفته‌ها را بازگوید... و این مجلد از کتاب پنجاهه‌ی پهلوی و سده‌های ملی‌گرایی، تصویری از این خروشیدن‌ها و تپیدن‌های ملتی است که هرگز ننگ و اسارت را پذیرا نبوده است.

این کتاب پیشکش بایسته‌ایست به ملت همیشگی ایران
و نسل آگاه و بیدار امروز که می‌خواهد با عزت نفس و توانائی
و خود کفائی، هماره پیاید و همانگونه که دست محبتی است
یازیده بسوی دوستان این زنده خاک، همانسان نیز مشت
نفرتی است رویاروی قدرتهای خود کامه‌ی دیروز و امروز...
تا باشد که آیندگان و فردائیان نیز این قلمرو و آزادگی‌ها را
همانگونه که بدانان رسیده، به کف و به کام پرنوش آیندگان
بسپارند.

*

بخش «۱»

چگونه ایرانی — ایرانی ماند

در گذار سده‌های پیشین تا امروز— یک عصاره و یک جوهر جادوئی لمس شدنی— در آوندهای فرهنگ ایرانی جوشیده و از این سر زمین دیرینه— یک خاک همیشگی و پایاساخته‌است... و اینکه این جوهر جاودانه چیست و چگونه در هستی ما متجلی بوده‌است، رخدادهای تاریخ ایران، گواهان راستین ما هستند:

۱۲ قرن پیش— خدش— برزیگر خراسانی— رویاروی تازیان— قامت می‌افرازد و سالها به ستوهشان می‌آورد و سرانجام تازیان بر او چیره می‌شوند و دستهایش را می‌برند و بر دیدگانش بیل می‌کشند و مثله‌اش می‌کنند و او تا نفس‌های واپسین— قاتلانش را سپاس می‌گوید که:

زهی بر کرامستان که جانم را در «خاکم» میستانید.

۱۲۰۰ سال بعد، در آستانه‌ی پنجاهه‌ی یک عصر ایرانی— سرداری به شکرانه پیروزی بر دشمنان خاکش و از جمله یک مزدور تازی بنام «شیخ محمره» روانه‌ی عتبات عالیات می‌شود و در آنجا یک ایرانی— طفلش را بر قدمگاه سردار می‌نهد و خنجر بر گلوگاه طفل می‌گذارد تا عزیزی را در پای یک عزیزترین قربان کند... و آن سردار— پاپس می‌کشد— طفل را در آغوش می‌فشارد و بانگ بر می‌دارد: این منم که باید قربانی ایران شوم... و این سردار، پس از ۲۰ سال زبامداری— سرانجام با یک مشته «خاک» جلالی خاک می‌کند.

آن عصاره‌ی جادوئی که در ذات ملی‌گرایی ما متجلی

است— پیوسته روندی مداوم در فرهنگ ایرانی خدایان و رضاخانها داشته و هر چند که در گذار این سده‌ها، تازندگان بر ما اندک نبوده‌اند: (هونها— بربرها— مقدونیه‌ها— تازیها— ازبکها— مغولها— عثمانیها— افغانه— انگلیسی‌ها و روسها) و هر چند که ما برخی از نامها و واژگان بیگانه را پذیرفتیم، لیکن حتی با نام غیر پارسی «عبدالرزاق» فراموشمان نشد که ملی‌گرایی چیست و چگونه باید از روستای «باشتین» خراسان، رستاخیز «سربداران» را علیه یورشگران زرد، رهبری کنیم.

برای پیاختن و باور نداشتن شکست— هیچگاه ملی‌گرایی ایرانی در قید نام— مکان— زمان و پیشه‌ی خاصی گرفتار نبوده و ایرانی با هر نام— در هر مکان جغرافیائی— در هر نقطه عطف زمانی و تاریخی و با هر پیشه‌ای که داشته، یک ترجیح بند ملی را پیوسته تکرار کرده‌است:

* بکیرین ماهان - بازرگان - در ۱۰۶ هجری - در خراسان
- نهضت بزرگ ضد تازی را رهبری می‌کند...

* اترک - عارف - در سیستان - بیاری یارانش با
ستمگران خاندان بنی‌امیه می‌ستیزد...

* یعقوب - عیار - از ۲۶۰ هجری - در سیستان قامت
می‌افرازد و قلب حکومت بغداد را نشانه می‌گیرد...

* جلال‌الدین - شاهزاده - از خوارزم تا سند - خیل
یورشگران زرد را به خون می‌کشاند...

* نادر - دباغ - از دستگرد - حدود سالهای ۱۱۴۰

هجری- رویاروی افغان و عثمانی و روس پیاپی می‌خیزد و بر آنان چیره می‌شود.

* ... و رضاخان- سپاهی- از آلاشت- اقصای سرزمینش را از ایلغار دشمنان شمال و شرق و غرب و جنوب، آزاد می‌کند.

ویژگی ناسیونالیسم ایرانی، انسانی بودن فرهنگ آنست و ذهن تاریخ ماباستندات و شواهد بسیار- شگرفی و سترگی این ویژگی را اثبات می‌کند:

آنگاه که کورش به بابل رفت- منشورهائی و آبادانی و گرامیداشت شأن والای انسانی را به همراه خود برد و نظام نوینی را در روابط قبیله‌ی بشری پی ریخت:

«هنگامی که با صلح و آشتی وارد بابل شدم- قلب نجیب شاکنان بابل به من متمایل گشت- من در سراسر «سومر» و «اکد» دشمن را راه‌ندادم- اندیشه‌ی امور داخلی بابل و معابد متبرک آن مرا متأثر ساخت- من یوغ ناشرافتمندانه اسارت را از دوش مردم بابل برداشتم- من از ویرانی مساکن ایشان مانع شدم- از شهرهای انسوی دجله خدایان را به بابل بازگرداندم- همه ساکنان آن نواحی را گرد آوردم و مساکن ایشان را آباد کردم»

... و از آشوب با نیبال نیز سنگ نبشته‌ای به یادگار مانده که بگاہ یورش او به نینوا تفر شده است: «چون سپاه من به نینوا رسید فرمان دادم مردان آن دیار را به بردگی گیرند و سپاهیان من از زنان آنان کام بستانند— آنگاه از سرهای بردگان سناره‌ها ساختم و زنان کام داده را واژگونه بر دروازه‌ها آویختم و دیدگان اطفالشان را از چشم‌خانه‌هاشان به در آوردم و شهری ساختم که جز ارواح و سپاهیان من ساکنی نداشت...»

اینگونه است که فرهنگ ناسیونالیستی ایرانی با روح آزادگی و انسان‌دوستی عجین شده و تمامی ادیان و رنگها و نژادها و قبایل را از دیدگاه انسانی، یکسان می‌شمارد.

این فرهنگ، هنگام استیلای بیگانگان نیز هویت والا منشانه‌ی خود را حفظ می‌کند و در عصر اربعاب و خشونت و ایلغار مغول، همچنان بانگ جهانی خویش را سر می‌دهد که: تمامی ابناء آدمی اعضاء یک پیکرند....

در فرهنگ سلی‌گرائی ما، یهودی و مسیحی و مسلمان و زرتشتی و زرد و سیاه و سفید و سرخ مفهوم برتری طلبی ندارند و در جوار این اندیشه‌ی انسانی، غریزه‌ی عزت نفس و پائی و آزادی نیز جریان مداوم خود را دنبال می‌کند، آنگونه که حتی در تاریکترین عصور تاریخ ایران

زمان استیلای مغول) موج نهضت های ملی در تمامی گستره‌ی این سرزمین، تداوم خود را حفظ می‌کند. رشیدالدین فضل‌الله همدانی از پیافاستنهای مردم آن دوران چنین حکایت می‌کند:

* سال ۶۶۴ هجری در فارس، یک خروج عظیم مردم با رهبری «شرف‌الدین» علیه حکومت مغولان وقوع یافت که لشکریان ایلخان این برپائی را بیرحمانه فرو نشانندند. * پسال ۷۶۴ هجری - ایرانیان بوسی که به شمشیر و نیزه مسلح بودند به آباقاخان و سپاهیان در حال عبورش حمله بردند و او فرمان کشتار تمامی این سلحشوران را صادر کرد.

* در ۶۹۱ هجری - قبیله‌ی چادر نشین «لر» به قیام بزرگی دست زد و حتی اصفهان را اشغال کرد. * در فاصله‌ی سالهای ۶۷۹ و ۶۸۹ هجری، نهضت دسته جمعی روستائی که بصورت یک جنگ وسیع نا منظم در آمد، آغاز شد. این ملی‌گرایان در هر دهکده و بیلاق و قشلاق، دوستان و پناه‌دهندگان و خبرچینانی داشتند. در دهکده‌ها به کمک کدخدایان، آذوقه و لوازم زندگی برای مبارزان تهیه می‌شد. اینان در شهرها طرفدارانی داشتند که به ایشان پناه می‌دادند و گره‌های ملی‌گرا به املاک و مقر اسیران مغول حمله کرده، به غارت می‌پرداختند.

رشیدالدین همچین نقل می کند: عامه مردم به شورشیان حسن توجه داشتند. اینان همه جا با استقبال مواجه می شدند. مردم با کمال میل مبارزان را می پذیرفتند و پنهانشان می کردند و غذایشان داده، قهرمانیهایشان را می ستودند. به رغم تهدید و ارباب مغولان، هیچکس حاضر نبود راز مبارزان را فاش کند و هنگامی که یکی از این سلحشوران دستگیر می شد، همگان می گفتند: چگونه می توان چنین بهادری را سیاست کرد!..



سالارخواستی

بخش «۲» سالارخواهی

در اساطیر ایران، نام یک ابرمرد، یک انسان برترین که آمیزه‌ای زمینی و اثیری دارد و خط ربطی میان خاک و افلاک است، همیشه بیچشم می خورد... اوست که از میان خلق بر می خیزد، در کنار خلق گام می سپارد و پیشاپیش قومش، نبض تاریخ را در دست می گیرد.

هرگاه چنین ابرمردی در زیستنامه‌ی ایران، حضور توانمندانه‌ی خود را اعلام داشته، ایرانی نیز پیاخته و دگردیسی قومی‌اش را آغاز کرده و از همین روست که وقتی «نادر» از آن سلجشور سالمند سپاه خویش می پرسد: تو که اینگونه چالاک و چابک و کمان افکنی، در سالهای تیره‌بختی ایران کجا بودی؟ مرد سالمند پاسخ می دهد: ما بودیم - نادر نبود.

ایرانی در عبور هزاره‌ها دریافته‌است که هیچکس نمیتواند در عین فرمانبری، فرمانروای خود نیز باشد و ناسیونالیسم ایرانی سزا می شمارد که یک گزیده‌ترین، قوم خویش را سالارگونه به پیش برد و پیوندهای معنوی نهفته در سینه‌ی تاریخ را تکرار کند...

در هزاره‌های ششم تا سوم پیش از میلاد فرزند مریم، نخستین سروده‌های قدیمی ایرانیان آریائی نژاد، به ستایش از آن «ابرمرد برترین» اختصاص یافته و امروز، سرود شاهنشاهی، تداوم آن سروده‌های قدیمی را حفظ کرده‌است.

در آن هزاره‌ها، بگاہ برگذاری آیین های ملی— مؤید بزرگ، برسی خاست و در حالیکه یک شاخه درخت «مورد» که ریشه‌ای اهورائی دارد در دست وی بود، تلاوت آن سروده‌های ستایش را آغازیدن میگرفت.

آنگاه تمامی انجمنیان بر می خاستند و دست خویش را بر چهره و دیدگان می نهادند و آنان که سیاهی بودند، شمشیرشان را بابر چهره خویش می گرفتند و هنگامی که ترانه ستایش شاهنشاهی پایان می گرفت، انجمنیان، دستهای خویش را چند بار از چهره بر سر می نهادند و سپاهیان، شمشیرشان را به راست و چپ حرکت می دادند و بدینگونه در تقدیم آن شاخه‌ی «مورد» به ابرمرد سرزمینشان مشارکت می جستند— تقدیم «مورد» نشانگر آن بود که زندگانی فرمانروای ما، مانای این شاخه‌ی سبز اهورائی— هماره زیبا و شاداب بماند.

نگاهداشت دستهای انجمنیان بروی چشم نیز بیانگر آن بود که: «ما فرمان ابرمرد سرزمینمان را می بوسیم و بردیده می نمیم و آنرا پاس می داریم...»

ستایش برترین مرد، در یسنا چنین آمده است:

ایا اهورمزدا— از تو خواهشگریم که شاهنشاه ما با شکوهمندی فرمانروائی کند و شهریاری او جاودانه پاید— با دیر زیستی و آرامش روان بسر برد— دشمنان را بر اندازد و کام زیانکاران را نابودی چشانند...

ایا اهورمزدا— از تو خواهشگریم که او در نبرد بر
 هموردان چیره‌آید و بداندیشان را از میان بردارد—
 آرزومندیم که دانایان و نیکوکاران را به آستانش راه
 دهد و بدکاران و دروغزنان را از پیرامونش براند تا نام
 نیکش جاودانه پاید (بر رسی یسنا— ویراسته‌ی اورنگک)

+++

چگونه است که همیشه یک نیاز نتجیب ذاتی، ما را به
 سوی پیوندباگذشته و نگاهداشت سیراذهای گراسی
 پیشین، جذب کرده و چگونه است که فردوسی و دقیقی و
 سعدی و حافظ و نظامی و بلعمی و ابومنصور عبدالرزاق و
 دیگران، به نمایندگی از سوی قوم ایرانی، یاد اساطیر و
 رخداده‌های کهن را گراسی میداشته‌اند؟...

ایا خاقانی شاعر— هنگامی که بر ویرانه‌های مداین
 مرثیه می سرود— در این رثای دردبار، یاد یک حماسه‌ی
 تاریخی را تداعی نمی کرد و «دریغا» و «هیمهات» او،
 ضرورت یک باززائی قومی و بومی را مورد تأکید قرار نمی
 داد.؟ ...

تمامی نشانه‌های این سده‌ها و هزاره‌ها، بیانگر این
 حقیقت شگرف و راستینند که روح ایرانی در خانه و کوی
 و پالیز و چایخانه و زورخانه و رزمگاه، ریشه در تاریخ
 دارد و از همین روست که ملی‌گرائی ایرانی— حتی در

زمانی که ابرسردی نداشته— به اسید ظهور یک سرد برترین، لحظه‌ای توقف را بر خود نپذیرفته است.

دردهائی که بر کالبد تاریخ ما تحمیل شدند اندک نبودند، لیکن بیاد سی‌آوریم که حتی در زمان حکمروائی مصنوعی شبه ابرسردی بنام «طهماسب دوم» و در سالهای چیرگی افغانه، موج ناسیونالیسم ایرانی، تلاش و پایائی خود را محفوظ داشت...

بر اساس گواهی معاصران آن زمان، مانند «محمدعلی حزین» و یک مورخ روسی مقیم ایران بنام «کروسینسکی» تمامی مردم ایران و از جمله روستائیان و پیشه‌وران و کارگران، بر عکس طهماسب و عوامل او که روحیه‌ای خود را باخته بودند، سراتب وطن پرستی خویش را بروز داده و با کمال فداکاری در برابر متجاوزان از استقلال ایران دفاع کردند...

بسیاری از دهکده‌های ایران— چندین سال با یورشگران به نبرد چریکی پرداختند و از جمله مردم قریه بزرگ «بن اصفهان» نه در مدت محاصره و نه پس از سقوط آن، در برابر افغانه سر تسلیم فرود نیاوردند و تمامی دسته‌های افغانه را که از طرف محمود افغانی برای سرکوبی مردم قریه گسیل گشته بودند، شکست داده و منهزم کردند.

سر انجام، محمود که مایل بود بهانه‌ای بدست آورده، پیمان صلح را نقض کرده و مردم «بن» را قلع و قمع کند، جاسوسان خویش را مخفیانه به آن دهکده‌ی بزرگ اعزام کرد و آنها را مأمور ساخت کاری کنند که نخست مردم «بن» پیمان را بشکنند؛ لیکن روستائیان «بن» جاسوسان را خفه کرده، جنازه‌ی آنان را نزد محمود فرستادند.

به گفته‌ی «محمدعلی حزین» اغلب روستاهای ایران در برابر افغانه هفت سال پایداری کردند و سرانجام تسلیم نشدند.

در جنوب ایران نیز پایداری شدیدی از طرف مردم در برابر مهاجمان بعمل آمد. کوشش افغانه برای تسخیر بندرعباس بی ثمر ماند و محمود برای تصرف «کوه کیلویه» لشگر کشید؛ ولی با مقاومتی سخت مواجه شد و بادست تهی بازگشت.

حقایق دیروز و امروز برای ما حکایت می‌کند که برای ناسیونالیسم ایرانی، داشتن یا نداشتن دانش مکتبی (کلاسیک) و یا شهروند و روستائی بودن، عامل اصلی نیست؛ زیرا درونمایه‌ی ایرانی، رود همیشه جاری فرهنگ انسانی اوست...

ستارخان— بی هیچ دستمایه‌ی علمی— به آن سفیر

بیگانه که می خواهد او و «آتروپاتگان» در لوای پرچم روسیه قرارگیرند، نمیتواند نگوید که: می خواهم هفت اقلیم گیتی زیر پرچم ایران باشند...

... حتی آن تحصیصل کرده‌ی ایرانی— آن «مخزفراری» که غرب تمامی امکانات رفاهی و اجتماعی را برایش فراهم کرده، از درون کاخ بیلاقیش به یک دوست مقیم ایران چنین می نویسد:

— کمکم کن که برگردم. اینجا همه چیز دارم، جز ایران را— هفته‌ای نیست که بیاد آن خاک عجیب جادوئی اشگ نریزم— از همسر اروپائیم یک پسر ۷ ساله دارم، ولی این پسر هر بار که مرا تنها می بیند، دستهایش را درگردنم حلقه می کند و می گوید: پس چه وقت بر می گردیم وطنمان؟... نهایت اینکه روح من اینجا تنها یک پناهگاه دارد: «پرچم» وطنم که بر دیوار اتاق کارم آویخته‌ام...

و این جانمایه مشترکی است که در آوند فرهنگ مازیار و بابک و خدش و بوسلم و ستارخان و رضاخان و ایرانی با سواد و بی سواد و کارگر و کشاورز و پزشک و مهندس و سپاهی و کارمند و پیشه‌ور و هنرمند و زن و مرد و کودک، طی سده‌ها و سده‌ها جریان مداوم و شکوهمند خود را حفظ کرده است...

سینه کرمی

بخش «۴»

پیشینه‌نگری...

چرا باید به گذشته و گذشتگان بیاندیشیم و از این اندیشیدن چه دریافته‌ای می‌توانیم داشته باشیم؟

ایران چگونه پدید آمد، چگونه نضج گرفت، در چه شرایطی اعتلاء یا حضيض را دریافت، چه شد که مورد هجومهای گاه‌گاه قرار گرفت و چگونه بود که خود نیز در برخی از سده‌ها بعنوان یک مهاجم، اداری امور خطه‌های دیگر را در کف گرفت؟ اینها پرسش‌هایی است که در بطن خود عبرت‌ها و نکات آموزنده‌ی بسیار را نهفته دارد و میتواند به انسان امروز تأثیر تلاقی فرهنگها و آثار تطورات تاریخی را گوشزد کند و تفاوت‌هایی که از جهات اخلاقی و اقلیمی و فرهنگی در میان هجوم و صلح و تصرف وجود دارد، به مورخ امروز بیاموزاند... به صرف اینکه چون گذشتگان ما روزگاری میزیسته‌اند و امروز در میان ما نیستند، نمیتوان تارک پیشینه‌ها را با مهر انکار باطل کرد که انکار دیروز چیزی جز انکار امروز نیست و انکار امروز نفی ماهیت و هویت همه آنچه‌هایی است که داریم و خواهیم داشت. ما از خون و خوی و تبار و نژاد دیگری نیستیم که به خود بگوئیم: آنها که دیروز میزیسته‌اند در پهنه‌ی زمینی دیگر و در سایه‌ی آسمان و خورشید دیگر گذاران عمر کرده‌اند و سرنوشت آنان در جهانی دیگر سرشته شده

بود...

اینگونه نیست، چرا که «استقلال» بمفهوم مطلق وجود خارجی نمیتواند داشت و هیچ نسلی را نمیتوان یافت که از جهات نژادی و اقلیمی با نسل پیشین و نسلهای آینده بطور کامل قطع ارتباط کرده باشد... هم از این روست که باید کوروش و کریمخان زند و انسانهای برتر روزگار پیشین را بشناسیم و بدانیم در این قلمرو گسترده که زیر پای ماست نیاهای ما چگونه زیستند و مرده ریگ آنان چیست؟

اندیشیدن و تداعی خاطرات انسانهای راستین گذشته، نوعی صحه‌گذاردن برخیر و نیکی نیز بشمار می‌آید و هنگامیکه، از دادگستری کوروش یاد می‌کنیم و نفرت خان زند ازستم را می‌ستائیم، مآلاً با خواست اسشاسپندان و نیات اهورائی همگام و همراهی شده‌ایم و این خصیصه‌ایست که موجب نازش قبیله‌ی بشری در گذار سده‌های پیشین بوده و امروز نیز همچنان هست...



هنگامیکه سرزمین ما در تسلط بیدادگران یورشگر گرفتار بود مردان بسیاری را میشناسیم که در کسوت عیاران و یا سپاهیان و سرداران، از بدیمی‌ترین و طبیعی‌ترین غرایز و خواسته‌هایشان چشم پوشیدند تا تماشاگر آزادی و رهائی سرزمینشان شوند و هر گاه که بذر وسواس و تزلزل در نهادشان افشانده میشد، با منطقی‌حماسی و ناسیونالیستی آثار سواناشی از تزلزل خاطر را از یادهاشان میزدند...

اگر دختری که به جوانی عیار و یا سپاهی دل بسته بود خواستار پیوند با مردش میشد و رسالت زمینی و سرزمینی خویش را از یاد می‌برد، همین منطقی‌های فرهنگی، زمان و موعد پیوند را به روزگاری محول میکرد که ایران از هر گونه یوغ و بند و بست رها شده باشد و بدینگونه بود که گفت‌وگوئی از این دست که می‌خوانید میان والا زنان و ابر مردان زادبوم ما رنگ می‌گرفت:

- زن: غمگینم که چاره‌گر اندوه تو نیستم
- مرد: اندوه من در زمین زیر پاهایمان ریشه دارد
- لیکن ما که برای هم هستیم
- ما برای هم آری... لیکن زمین و زمان برای ما، نه
- چرا باید بسته‌ی زمین باشیم؟
- زیرا، ما بسته‌ی دیروزیم و نسل فردا، باقیمانده‌ی ما... در این خاک بود که نگاه زنها و مردهای دیروز با

هم آشتی کرد— اینجا بود که خانه‌ها پا گرفت و نوزادها به زندگی سلام گفتند. بدینگونه ما بجز سیمرغی که در رویاهای خود پروبالش را به آسمانها میفرستیم هیچ نسبت دیگری با افلاک و ستاره‌ها نداریم.

— یعنی که اهالی دیروز و امروز باید بمیرند، بتخاطر مشت خاک سرد؟.

— گیریم که من و تو جفتی برای هم شدیم و گیریم که جسمان را به یک بستر مشترک سپردیم؛ لیکن لحظه‌های بعد چه؟... چگونه ممکن است برای همیشه با زندانمان خو کنیم؟... من و تو باید در فضای بیرون کلبه‌مان با هوبره‌ها و رمه‌های سنگ و آزاد زندگی کنیم.

— مرد من باید درکرت‌ها زلال آب چشمه‌ها را جاری کند.

— بانوی من باید طفلمان را در گاهوار امنیتش پرواز دهد و آواز رها بودن را کنار گوشش نجو کند.

— صدای پای مرد من آنگاه که به کلبه‌مان باز می‌گردد باید لبریز از بانگ پرسش و خواهش باشد...

— نگاه بانوی من باید اجاق شرم و نوازش باشد.

— و اینها بدون استقلال، یعنی: بیهودگی و

سرشکستگی.

— ... و اینها بدون آزادی، یعنی: بیعت با بردگی.

در این فضای اثری است که روح گذشتگان زلال و متبلور را در خود می‌یابیم و نیک می‌بینیم که ما جز تداومی از دیروزهای خویش و نیاهای خویش نمی‌توانیم بود و به همت ماست که این زنده خاک باید بماند و تا جاودانه بپاید و موهبت کشته‌ها و درویده‌ها را به نسلها و نسلها پیشکش کند...

حتماً میان حاج میرزا آقاسی و میرزا تقی خان امیرکبیر فرقی هست و حتماً شیوهی ددمنشانه‌ی سلاطین مغول و اموی و عباسی با روش و کیل‌الرعا یا تفاوتی دارد که اینگونه نسلها را دچار نفرت از یکی و خضوع و خشوع نسبت به آند دیگری کرده‌است و حتماً من و تو و ما باید در پایگاه انسانی خود تفاوت شگرف میان شر و خیر و داد و ستم و بهیمی و انسانیت را دریابیم و برترین‌ها را قدر بشناسیم...

فرهنگ حماسی

فرهنگ حماسی

در سیر این سده‌ها، هر گاه که حکومت مرکزی پادشاهان به کاستی و ضعف گرایید، خون‌وخوی خلق ایرانی خاموشی پذیرفت و در اینگونه ببحوحه‌ها، فرهنگ و زبان و ادب پارسی بانگ بیدارنشان‌های خود را از کف نداد.

آنگونه که سروده‌های گوناگون در هر برزن و گذرگاه و کاشانه زبان به زبان جاری گشت و حس زنده بودن و بازگشت به دوران اوج و اعتلا را در مردم پایدار نگاهداشت:

قباد و شاپور کو— کجاست نوشیروان

کجاست بهرام گور— خسرو ساسانیان

چه شد جلال وطن— جلال ایرانیان

... و بعد صلا‌ی برخاستن و تحرک از سوی اندیشمندان

و هنروان بسوی گروه‌های مردمی جریان یافت:

بیا بیا غیرتی— نام وطن زنده ساز

بیا بیا همتی— بی‌چنگ گردن فراز

روح نیاکان خود— ز تیغ کیفر نواز

ز بهر این انتقام— کشتن و جستن خوش است

دیو تبه‌کار را به بند بستن خوش است

لک‌های تاریخ را— زفتنه شستن خوش است

*



سیمای مرد بزرگ تاریخ - سردار جانباز و ملت‌نواز ایران -
پهلوی اول - بزرگمردی که به راه ایران دل‌باخت و در راه ایران
جان‌باخت.
او منجی و بنیانگذار ایران نو بود و اوست که نامش در
صحیفه‌ی تاریخ ایران هم‌راه جاودانه خواهد ماند.

فرهنگ حماسی ایران در تمام دوره‌های تاریخ بعنوان یک هشدار دهنده و منادی، مترصد بیدار کردن و برانگیختن ایرانیان بوده و این فرهنگ، چه در حوزه ادبیات و چه فلسفه و علوم و نمودهای هنری نظیر نقاشی و پیکره‌سازی و نظایر آنها حضور آگاه‌کننده و نیرومند خود را اعلام داشته است...
...و این نمونه‌ای دیگر از صلاهی پرصلابت ادبیات حماسی و آگاه‌کننده دیروز است:

مرغان بساتین را منقار بریدند
گاوان شکمباره به گلزار چریدند
یاران زبی یوسف بسیار دویدند
تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند
یاران بفروختندش و اغیار خریدند

آوخ ز فروشنده دریغا ز خریدار
مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم
زان پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
اموال و زخائرشان تاراج گرفتیم
از پیکرشان دیبه و دیباج گرفتیم
مائیم که از دریا امواج گرفتیم
اندیشه نکردیم ز توفان و ز طیار
ای مقصد ایجاد سر از خاک بدر کن

این جوغ شغلان را از تاک بدر کن
از کشور جم لشکر ضحاک بدر کن

.....

افسوس که این مزرعه را آب گرفته
دهقان مصیبت زده را خواب گرفته

.....

*

ادبیات ناسیونالیستی ایران از عصر طلوع ساسانیان تا
پیدایش ملی‌گرای بزرگی چون فردوسی توسی، همچنین تا
روزگار ما— همواره نقش راستین و برانگیزنده‌ی خود را حفظ
کرده و جدا از این خطه‌ی هنری، در زمینه‌های آیینی و سنتی
فرهنگ ایران نیز، حماسه و ملی‌گرایی پایگاه ویژه‌ای برای خود
داشته است..

امواج ماداری

∞ ∞

امواج پایداری

در روزگاری که ایران گرفتار ایلغار تاتارها، ازبک‌ها، افغانه و سایر اقوام آنسوی مرزهای شمال شرق و شمال غرب و غرب و جنوب بوده، پیوسته نهضت‌های ملی به پایداری برخاسته‌اند و از جمله در زمان یورش اعراب و مغولها، ایرانیان به بهانه‌ی بر پا داشتن «عبادتگاه» زورخانه‌ها را بنیان نهادند و این زورخانه‌ها بزرگترین چهره‌های حماسی و قهرمانان ملی را در بطن خود پرورش داده‌اند.

عیاران و جوانمردان نیز که مقاومت نهضت‌های آنان قرن‌ها تداوم یافت، رواقها و حجره‌ها و خانقاهها را مرکز تجمع خود قرار داده و در این اماکن به تربیت شاگردان خود همت می‌گماشتند تا بدینگونه نیروهای خود را متمرکز سازند و ناگهان علیه ستمگران یورشگر به مقابله برخیزند...

در تاریخها آمده است که عیاران پس از سالهای متمادی آموزش و تحمل مشقات بسیار، آیین کمندافکنی و شمشیربازی و طراری و شعبده‌کاری و کار با قنطوره و نخ قاتمه و تغییر چهره (گریم) و امثالهم را می‌آموخته‌اند تا در روز موعود به فرمان مرشد و قطب بزرگ خویش، رسم بی‌عدالتی و شقاوت را بر انداخته و آیین جوانمردی و عدالت را برقرار سازند.

اینها نیز در جمع خود ادبیات ویژه‌ای داشتند که بصورت

اشعار مردمی، زبان به زبان میگشت و امواج دلیری و پایداری را
 در اقصای ایران زمین پراکنده میساخت:
 اینکه نامش چرخ می گویند خلق
 حلقه‌ای از رشته‌ی زنجیر ماست
 اینکه تازی گویدش توفان و برق
 آن شراری از دم شمشیر ماست
 پهلوان پهلوانان جهان
 طفل مکتبخانه‌ی تدبیر ماست
 ... و یا:

عیار پیشه‌ای که اگر هی بر او زنی
 بیرون رود زدایره چرخ چنبری
 آهو تکی که گربه بیابان قدم زند
 سازد به باد از ره دعوی برابری
 ... و همچنین:

یا ما سر خصم را بکویم به سنگ
 یا او تن ما به دار سازد آونگ
 القصه در این زمانه‌ی پر نیرنگ
 یک کشته به نام به که صد زنده به ننگ
 راز پایانی اشعار حماسی شاهنامه در شرایطی که قرن‌ها از
 سرودن آن میگذرد و مضافاً امکانات چاپی و تکثیر نسخ در آن
 زمان وجود نداشته در همینست که به رغم هجوم‌های متعدد از

سوی افغنه و عثمانیها و مغولها و نظایر آنها، «سینه‌ی بیدار ایرانیان» و زبانهای خاموشی ناپذیر آنان این جادوی حماسی را در تمامی اعصار حفظ کرده و به نسلهای آینده سپرده است. به این ترتیب در هیچ بخشی از تاریخ چند هزار ساله‌ی ایران، دوره و ازمه‌ای را نمیتوان یافت که نهضت‌های مقاومت ملی، چه به گونه‌ی مملکتی و چه به گونه‌ی گروهی و منطقه‌ای به فراموشی گراییده باشد و اساساً تمامی محققان و مورخان و ایران‌شناسان را عقیده بر اینست که فرهنگ ایران در زمینه‌ی چیرگی بر مهاجران و تحلیل و استحاله‌ی این فرهنگها در خود و جذب آورده‌های پذیرفتنی بیگانگان، بزرگترین عامل نگهداشت وحدت و استقلال ملی بوده است و هم از این روست که بسیاری از کشورها به رغم تمدن پنج- شش هزار ساله‌ی خود، تنها با یک هجوم از سوی اعراب یا مغولها و یا دیگران، هویت ملی خود را از دست داده‌اند و تسلط بیگانگان را بر خود پذیرفته‌اند...

مطابق هر دو رسم

بخش «ه»

مظاهر تروریسم

نمودهای ناسیونالیسم در ایران بر حسب نوع سلسله‌های حکومتی و رنگ ایرانی یا خارجی بودن آنها دگرگونه می‌گشت و هر چند که در زمان استیلای اعراب-مغول-افاغنه و نظایر آنها ملی‌گرایی ما هویتی کاملاً ایرانی داشت، لیکن گاه نیز گروههای داخلی به بهانه‌های گوناگون پیکارهای خانگی را دامن می‌زدند و ستیزه‌های قبیله‌ای و عشیره‌ای برافروخته می‌نمودند...

نمونه‌ی اینگونه درگیرها رخداده‌هاییست که در عهد افشاریه، زندیه و قاجاریه بوجود آمد و حتا با استقرار حکومتهای مرکزی نیز از شدت این پیکارهای خانگی کاسته نشد.

بسیاری از ایل‌ها و طایفه‌ها خصوصت‌های شخصی را به پیکارهای عظیم و خانمان برانداز مبدل میکردند و هر یک آن دیگری را به مزدور بودن و وطن‌فروشی متهم می‌ساخت و بدیمی است در این کشمکش‌ها که گاه به اندازه عمر چند نسل بطول می‌انجامید، خسارات و تلفات بسیاری به توده‌های بی‌گناه و با طرف و بی‌طرف وارد میگشت...

بدینگونه هرگاه که حکومت مرکزی دچار ضعف و فتور میشد، ناسیونالیسم نیز هویت خود را از دست میداد و با تروریسم و خودکامگی‌های ناشی از تجریدگرائی و

ملوک الطوائفی پیوند میخورد.

دانشه‌ی اینگونه تروریسم در عصر استبداد کبیر و صغیر و هنگام اوج نهضت مشروطه‌خواهی گسترش بسیار یافت و گروه‌های حکومتی و ملی بی‌هیچ دریغ و درنگ به تروریسم و ارباب توسل می‌جستند و رقابت قدرتمائی نظیر انگلستان و روسیه تزاری از هیچگونه توطئه و تهدیدی امتناع نداشتند. تروریسم دوران استبداد بزرگ و کوچک موجب گشت که برخی از عناصر بی‌گناه یا کم‌گناه حکومتی و بسیاری از ملی‌گرایان وطن‌پرست، گرفتار تهدید و ترور شوند و آدمکشی در نزد برخی از مزدوران، به‌گونه‌ی یک پیشه‌ی سوداگرانه جلوه‌گر شود.

در این میان شعار تمامی گروه‌های معارض، دفاع از «ملیت» بود و هر گروه کشته‌شدگان خویش را «شهید راه وطن» می‌نامید و سرانجام تاریخ داوری کرد که شهیدان راستین راه وطن کدامها بوده‌اند.

در طی این سالها و سده‌ها اندیشه همسانی و همگونی و بهم پیوستن قشرها با یکدیگر و بنیاد یک نهضت واحد را پی‌ریزی کردن، به فراموشی پیوست و خاطره‌ی روزگارانی که تمام آحاد ایرانی علیه قوم تازی یا یورشگران زرد می‌جنگیدند به پست‌وخانه‌های تاریخ سپرده شد. در این بحبوحه نه تنها میان قبایل گوناگون شمال و جنوب و شرق و غرب ستیزه‌گری رواج داشت، بل در هر یک از قبایل نیز سردمدارانی که داعیه‌ی

رهبری و سالاری داشتند گروهی را گرد خویش می آوردند و گاه در یک خانه پدر و پسر و دختر و مادر رویاروی یکدیگر قرار می گرفتند و اینگونه بود که وحدت ملی ایران و یک ناسیونالیسم راستین به یک مرگ تدریجی و احياناً ابدی نزدیک میشد.

حتی نهضت زلال و بی غش مشروطه خواهی که در آغاز از بکارت و یکدستی ویژه‌ای برخوردار بود، بر اثر هرج و مرج و دخالت سازمانهای جاسوسی انگلوساکسن و روسیه تزاری خدشه‌هایی سخت بر خود دید و امروز با اینکه نزدیک به یکقرن از این برپائی ملی می گذرد، هنوز بسیارند پژوهشگرانی که در یکدست بودن این نهضت و بدور ماندن آن از دسیسه‌های خارجی اختلاف نظر دارند.

چهره‌هایی که ما امروز آنان را خائن یا خادم می‌شماریم بسیارند و اینان همان کسانی بودند که در نزدیک گروه بعنوان بزرگترین و مؤمن‌ترین مجاهدان و در نزد گروهی دیگر بعنوان سکارترین و خودفروش‌ترین مزدوران غرب به‌شمار می آمدند. بدینگونه ناسیونالیسم ایرانی در آغاز طلوع سلسله پهلوی، چهره‌ای بیمارگونه و مخدوش و بی هویت داشت و حضور پرخاشگرانی چون سیرزا کوچک‌خان و سمیتقو و شیخ محمیره و جان محمدخان بلوچ و امثالهم گواهی بر این خودکامگی و فردگرایی گروه‌های معارض داخلی است...



قبل از حمله متفقین به ایران

پهلوی اول رضاشاه کبیر در مراسم اعطای سردوشی به السران فارغ التحصیل شرکت نموده

و گواهینامه والا حضرت لهد شاهپور علیرضا پهلوی را مرحمت می نمایند

روش قاری چگونه می‌سرهما

کمونیسم بین‌المللی بر خاک ریخته شد. این حزبها که خود را نمود و نماینده «خلق ایرانی!» بینامیدند، برخلاف بزرگترین عامل و انگیزه‌ی تداوم تاریخی و استقلال ملی ایران که نظام شاهنشاهی است گام بر میداشتند و با انواع دسائس و ایجاد تفرقه، تبلیغ‌های کاذب، پراکندن موج بی‌اعتقادی و پیکار با ایمان و مذهب و شعائر سنتی ایران تلاش میکردند که نهال آسیب‌دیده ناسیونالیسم را از ریشه بخشکانند و اگر در گستره‌ی خاک ایران نهالهای راستین و تناور ملی‌گرایی نمیروئید و به رویارویی با اینگونه فرآورده‌های خارجی بر نمی‌خاست امروز سرزمین ما در زمره‌ی یکی از گمنام‌ترین، بی‌هویت‌ترین و دستاویزترین ممالک فراموش‌شده‌ی تاریخ روزگار بشمار می‌آمد.

یکی از بزرگترین زیانهای افزایش حزبها، لطمه وارد شدن به پیکره‌ی «وحدت ملی» و همگونی و همسانی تمامی قشرهای ایرانی بود و برخی از نوجوانان و جوانان هموطن ما که میل به فعالیتهای سیاسی داشتند، تا چشم میگشودند خود را در چنگال یکی از حزبهای تکرو می‌یافتند و آنگاه که این جوانان به مقاصد شوم و دسیسه‌بار زمامداران حزبی خود پی میبردند، یا به ننگ و آلودگی محض گراییده بودند و یا توان هیچگونه مقابله و مبارزه‌ای را در خود نمی‌یافتند.

در این گیرودارها، اقصای سرزمین ما به پهنه‌ی پیکار دهم‌دسته و حزب معارض و مدعی سبدل گشته بود و ضعف

رسانه‌های گروهی و کمبود درصد با سوادها و سیر قهرائی فرهنگی نیز موجباتی بودند که امکانات تخریب و نفوذ معاندان و متجاسران را فراهم میساختند و ماحصل آنکه تمامی بنیادهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اجتماعی ایران رو به ویرانی و انعدام محض میرفت...

آغاز جنگ جهانی دوم و نقض بی‌طرفی ایران از سوی شوروی و انگلستان موجب شد که یکی از بزرگترین تراژدیهای تاریخ ایران بوجود آید و موجی از مصیبت و ناآرامی و احساس حقارت و اسارت سراسر کشور ما را فرا گیرد. سیل مصیبت آنچنان ناگهانی و برق‌آسا بود که توان و تدبیر هرگونه واکنشی را از سوی نیروهای نظامی و جبهه‌های ملی‌گرا سلب کرد و آثار سهر اهانتی که بر تارک ملیت ما فرو خورده بود سالها وقت میخواست تا التیام یابد و در این احوال بزرگترین مخاطره‌ای که وحدت قوم دیرینه‌سال ایرانی را تهدید میکرد، ادامه‌ی اشغال شمال و جنوب کشور و گسترش موج آشوب‌طلبی خودکامه‌ها و مزدوران داخلی بود.

در این سالها قوای انگلیس و آمریکا خطه‌های شمال و جنوب کشور و قوای فرقه دموکرات شمال غربی ایران را عرصه‌ی یورش و نفوذ خود قرار داده بودند و مضافاً در شمال شرق کشور «صولت‌السلطنه» و در صفحات جنوب، نیروهای قشقائی نیز برای خود داعیه‌ی استقلال و ملوک‌الطوایفی داشتند و

ذهن خود تداعی میکردند.

در آن بجزوه که برنامه‌ی رژه‌ی قوای انگلیس و شوروی به پایان خود نزدیک میشد، جوانی که بشدت میگریست و دشنام میگفت با دخالت اقوام و دوستان خود از میان تماشاگران خارج شد و زنی که مشتی بر آسمان داشت و خدا و شاه ایران را به کمک می‌طلبید بر اثر حرکت یورش‌آسای چند سرباز خارجی بر زمین غلتید و زانوانش زیر چرخم‌های یک زره‌پورش، خرد شد.

اخبار و شایعات منتشر شده در فضای تهران و شهرهای شمال و جنوب کشور نیز حکایت از یک مصیبت تاریخی میکرد و روزی نبود که مردم یا روزنامه‌ها از سرقت زنان و دوشیزگان بوسیله سربازان سست و خودکامه‌ی خارجی سخنی نگویند و یا از رفتار اهانت‌آمیز اشغالگران بیگانه مطلبی ننویسند.

* سرنشینان خارجی یک اتوبوس جیب جنگی یک دختر ایرانی را در خیابان امیریه هنگامیکه با برادرش حرکت میکرد با خشونت ربودند و همراه خود بردند.

* چند سرباز خارجی گراند هتل خیابان لاله‌زار را قرق کردند و با بطری‌های شکسته چند ایرانی را بشدت مضروب ساختند.
* دو سرباز بیگانه هنگامیکه میخواستند با توسل به خشونت وارد یکی از خانه‌های واقع در خیابان سپه شوند و زنی را مورد تجاوز قرار دهند با مقاومت شدید سکنه‌ی محل مواجه شدند و

بر اثر زدو خوردی که در گرفت دو سرباز خارجی و یک جوان
تهرانی آسیب دیدند.

* سرنشینان ایرانی یک اتومبیل «جمس» هنگامیکه از خیابان
پاسنار قصد عزیمت به منزل خود را داشتند، پنج سرباز خارجی
مانع ورود آنان به خیابان شدند و ایرانیان که فریاد میزدند
اینجا خانه و وطن ماست با سربازان خارجی گلاویز شدند و در
نتیجه زدو خورد شدیدی رخ داد که یک کشته‌ی ایرانی از
خود بیجا گذاشت.

بخش «۷» پیکارهای سرنوشت

همزمان با آغاز مذاکرات سران سه کشور آمریکا - انگلستان و شوروی در تهران، موج ناامنی‌ها نیز در سراسر ایران بالا گرفت و هنگامیکه قوای انگلیس سرزهای ایران را ترک گفت و نیروهای شوروی به انواع بیانه‌ها در بخش وسیع و مبهمی از خاک ایران باقی ماند، کاملاً روشن شد که ستون پنجم بیکار نمی‌نشیند و ایران در آستانه‌ی تفرقه‌ی جغرافیائی و یک سقوط قطعی و خطرناک قرار گرفته است... در طی پنجسال که از یورش دو مستفق خارجی به کشور ما گذشته بود، قاطع‌ترین ضربات ضدملی بر کالبد تاریخ معاصر ما فرود آمد و در میان تمامی مزدوران و جیره‌خواران، رانده‌های فرفه‌ی دموکرات، بیش از همه نسبت به تداوم نظام اصیل و کهن ایران جسارت روا داشتند و حتی داعیه‌ی ایجاد یک حکومت منطقه‌ای و مستقل را در مشاعر مختل خود پروراندند.

در این احوال، پیشه‌وری و یاران او، مضحک‌ترین نابیندی سده‌های اخیر را بوجود آورده‌اند و پیشه‌وری در طول چند بار ملاقات و مذاکره با مقامات وقت دولت حتی اندکی از خواسته‌های خیانتکارانه‌ی خود را تعدیل نداد و برای سرعوب ساختن دولت و ملت، به ستجاسران فرمان داد که شقاوت و قساوت خود را تا حد ممکن افزایش دهند و اینگونه بود که بسیاری از خاندانهای ناسیونالیست آذربایجان و بسیاری از سربازان دلیر و ایراندوست ارتش، جان خود را در راه پیکار با خودکامگی‌های غاصبانه‌ی عناصر فرقه دموکرات به سودا نهادند و با کمال شقاوت به خاک و خون غلتیدند.

در این احوال، زیج‌نشینان و کارگردانان «کرم‌لین» علناً از عمال فرقه دموکرات جانبداری میکردند و دشواریهای اجتماعی ایران را از قبیل فقر و جهل عمومی و ناهنجاریهای سالیهای پس از

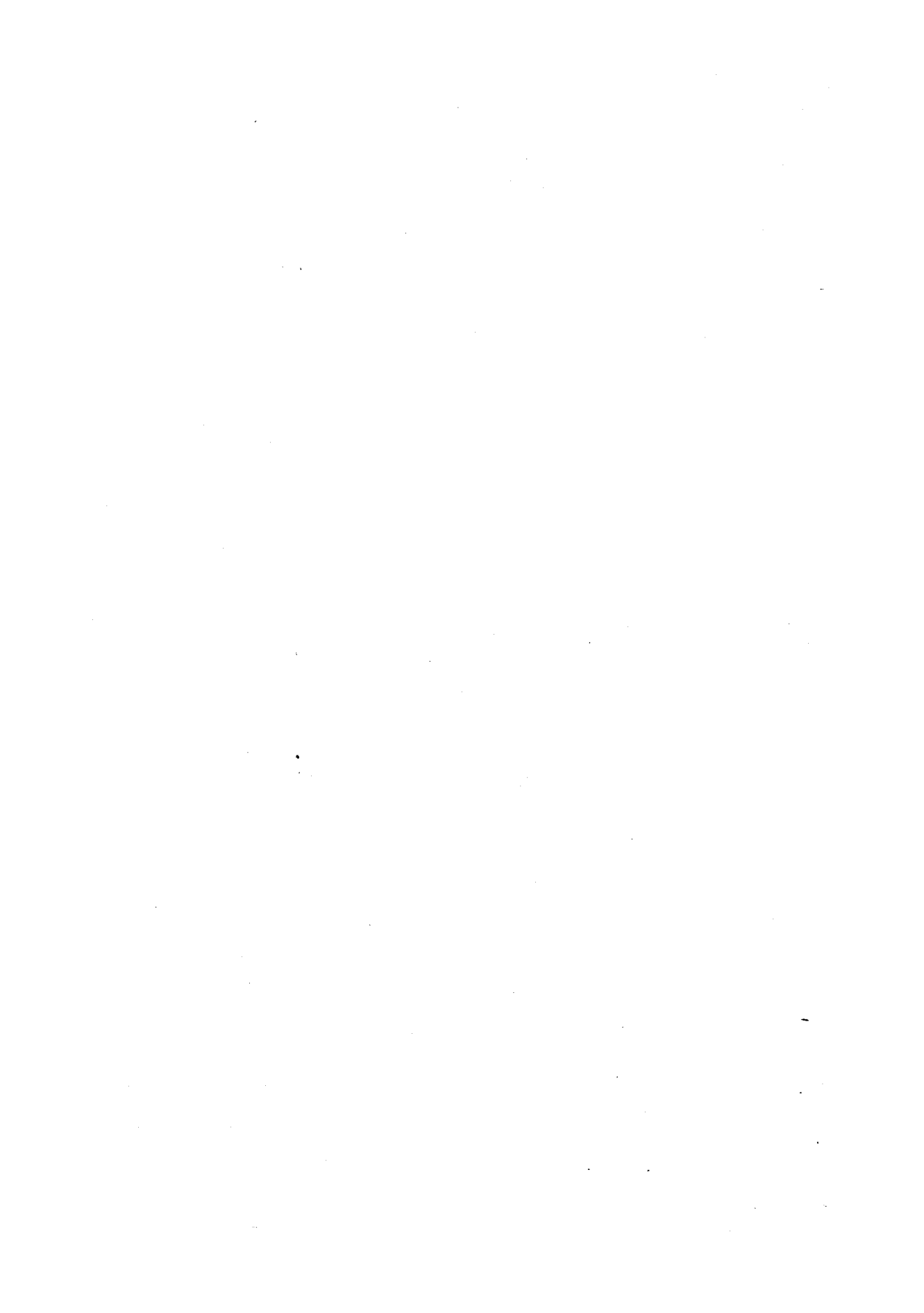
جنگ . مستمسک قرارداد داده و برای تحقق مقاصد تجزیه طلبانه‌ی خود
یافشاری میکردند...

اینگونه بود که پیشوای جوان تاریخ معاصر و
ضامن پائینی استقلال و وحدت ایران علناً اعلام
فرمودند که: حاضرند جان خود را فدا کنند ولی
پای سند تجزیه ایران را امضاء نکنند.

آن ایام در یکی از مراسم شرفیابی ها به پیشگاه شاهنشاه که
نگارنده نیز افتخار حضور داشت رهبر جوان ایران از برنامه‌های
درخشانی که برای اعتلاء ایران در اندیشه داشتند سخن گفتند و
متذکر شدند که متأسفانه مصائب بازمانده از سالهای جنگ اجازه
نمیدهد که این اصلاحات هرچه زودتر آغاز شود.

قوانین و اصلاحاتی که پیشوای بزرگ ایران در اندیشه
سپهروانند . مربوط به اصولی بود که رهائی و رفاه تمامی ایران را
دربرمیگرفت و همس برنامه‌ها و اندیشه‌های متعالی و مترقیانه بود
که الهام بخش یک گروه ناسیونالیستی بنام جمعیت « جوانمردان »
قرار گرفت و ملی گرایان جوانمرد با بهره‌گیری از آرمانها و منشور مورد
توجه شاهنشاه . اساسنامه‌ی خود را تدوین کردند.

جوانمردان براین سر بودند که ضمن آزادی آذربایجان از
اشغال ایران . حمایت و جانفشانی بیدریغ خود را برای تحقق
آرمانهای رهبر جوان ایران به منصفه ظهور برسانند و اینگونه بود که
جمعیت مذکور نضج گرفت و نهضت ناسیونالیستی نوینی کسه
جانبداری از مبانی نظام شاهنشاهی را سرفصل برنامه‌های خود
قرارداده بود حضورانکارناپذیر خود را اعلام داشت....



اساسنامه «جوانمردان»: سال ۱۳۲۴

در این زمان که مصادف با سال ۱۳۲۴ خورشیدی است و خطه‌ای از خاک میهن عزیز ما در اشغال قوای متجاسر و ایادی توده‌ای قرار گرفته و ادامه این معارضه خارق‌العاده، مقدمات و نوامیس قومی و ملی ما را تهدید مینماید، جمعیت جوانمردان ایران با مشارکت جمع کثیر و عدیده‌ای از وطن پرستان و شاهدوستان تهران و اقصای ایران تشکل خود را اعلام نموده و اساسنامه ۱۴ ماده‌ای ذیل را تدوین و نشر میدهد:

- ۱ - حراست از مقدمات نظام سلطنتی و وفاداری به اهداف عالیه خاندان جلیل سلطنت.
- ۲ - بذل مساعی لازمه بمنظور تخلیه سریع منطقه آذربایجان از قوای چیره خوار پیشه‌وری.
- ۳ - جانبداری از اهداف اعلی حضرت همایونی و اجرای اصلاحات مملکتی
- ۴ - تبلیغ و اشاعه شعائر دین سبین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری
- ۵ - اشاعه سبانی تحصیل علم، خدمتگزاری به فرهنگ و تأمین ممکنات لازمه بمنظور تحصیل مجانی اجباری در مدارس و دانشگاه تهران
- ۶ - تقویت قوای ثلاثه مجریه هوایی - زمینی - دریائی - بمنظور قلع و قمع اشرار و متجاسران و توده‌ایها و جانبداران بلوای ملوک الطوائفی
- ۷ - اصلاح اوضاع رعایا و دهقانان و نظارت دقیقه بر اعمال اربابان و مالکان
- ۸ - مداخله از حقوق زحمتکشان و تأمین حق الزحمه وافی و تقویت این عناصر به منظور مجاهدت علیه سرامهای کمونستی و بلشویکی.

- ۹ - تأمین حقوق جامعهٔ نسوان، حمایت از کشف حجاب و اصول تساوی اناث با جامعهٔ ذکور کشور
- ۱۰ - حراست از منابع و ثروت‌های ملی و حصول اختیارات لازمه در امر انتفاع کامل از صنعت نفت و سایر منابع کشور.
- ۱۱ - تعمیم واحدهای صحیه و درمانگاه‌های بجانی و ازدیاد سریشخانه هادردهات.
- ۱۲ - اصلاح امور عدلیه و بسط عدالت و توسعه اماکن قضائی در اقصی نقاط مملکت.
- ۱۳ - تأمین حوائج صناعی و از جمله ایجاد ذوب‌آهن و کارخانجات دیگر.
- ۱۴ - جهاد علیه مسکنت و جهالت در پناه نظام جلیله سلطنتی و فرامین عالیه اعلیحضرت همایونی (پهلوی دوم)
- تهران - بیست و پنجم اسفند ۱۳۲۴ شمسی

دارای اجازه‌نامه شماره ۱۳۵

*

با تجمع افراد و عناصر این سوج ملی گرا، جمعیت « جوانمردان » در تاریخ بیست و هشتم اسفند ماه سال ۱۳۲۴ موجودیت خود را اعلام کرد و از اداره کل شهربانی وقت، اجازه فعالیت گرفت.

داغ اندوهی که بر پیکر و شریانهای این نهضت ناسیونالیستی نشسته بود، رفته رفته با پویائی و تلاش اعضاء جمعیت در میان خانواده‌های تهرانی ریشه گرفت و رفته رفته دامنه نفوذ جمعیت در آذربایجان نیز گسترش یافت.

بخشی از عزیزترین خطه‌های سرزمین ما در اشغال ایادی پیشه‌وری بود و برای انجام اصلاحاتی که شاهنشاه در نظر داشتند گزیری جز این نبود که نخست ریشه‌ی نفوذ فرقه دموکرات در آذربایجان خشکانیده شود و سپس پیکار حیاتی و اساسی تمامی

گروههای ناسیونالیست ایرانی با خود کامگان حزب توده آغاز شود تا اهمیت حیاتی و تاریخی نظام شاهنشاهی بار دیگر بتجلی شود و همگان دریابند که هیچگونه اصلاحاتی جز در لای نظام دیرینه سال شاهنشاهی ایران، ممکن و میسور نخواهد بود.

در این احوال پیشه‌وری و مزدوران او حدود ده هزار نفر از مهاجران آنسوی مرزهای ایران را گرد آورده و با توزیع انواع سلاح‌ها در میان آنان تماسی شهرها و روستاهای منطقه‌ای شمال غربی کشور دچار مخاطرات گوناگون گشته بود...

از سوی دیگر نمایندگان پیشه‌وری به کرات روانه‌ی پایتخت میشدند تا با برخورداری از حمایت معدودی توده‌ای، پیشنهادهای خائنانه‌ی خود را به کرسی بنشانند. کما اینکه متجاسران، یکی از مضحک‌ترین کابینه‌های تاریخ ایران را به پایتخت معرفی میکردند و میخواستند که نمایندگان مردم در خانه‌ی ملت برای تجزیه طلبی و نفاق افکنی صحنه بگذارند و آذربایجان را پس از هزاره‌های متمادی از بیکره‌ی ایران جدا سازند.

اوضاع شهرهای منطقه روز بروز روبه وخاست بیشتری میرفت، مردم و بسیاری از ملی‌گرایان در شهرهای خوی - میانه - ماکو - مشکین شهر - اهر - تبریز - اردبیل - عجب‌شیر - زنجان و چندین شهر و روستای دیگر به رغم مجاهداتی که علیه‌ی صادر شدگان مرزهای شمالی بعمل می‌آوردند، یکی پس از دیگری در خون خود غوطه می‌خوردند و فجع‌ترین کشتارها در مورد آنان اعمال میشد.

متجاسران با شقاوت‌آمیزترین شیوه‌ها، شبانه به خانه‌ها هجوم می‌آوردند و تماسی افراد خانواده‌های ملی‌گرایان را قتل‌عام میکردند... همچنین به پادگانهای نظامی یورش میبردند و مأسورانی را که به مقابله برمی‌خاستند با قساوت‌آمیزترین شیوه‌ها به رگبار گلوله می‌بستند و شگفت‌آور آنکه این به اصطلاح نجات‌دهندگان آذربایجان! ! جز خود آذربایجانیها و مبارزان این قلمرو سرد خیز، قربانی دیگری نداشتند و اندک‌ترین ترحمی در حق قشر آذربایجانی

روانمیداشتند.

عناصر فرقه دموکرات که از میان بیرحم‌ترین دزدان و اوباش و جنایتکاران و مهاجران آنسوی مرزها برگزیده شده بودند، سه محض ورود به خطه آذربایجان در صدد انباشتن جیب‌های خود برمی‌آمدند و در شبیخونهای خود به روستائیان حتی لقمه‌ی دهان پیر زنان و اطفال را به غنیمت می‌گرفتند و به هر جا که گام می‌نهادند و می‌گذشتند جز اجساد خیل بی‌گناهان و مردم بی‌سلاح، اثری از خود باقی نمی‌گذاشتند.

در آن احوال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز به رغم قرار داد سران سه کشور در تهران که هرگونه اختلال و بی‌احترامی در حاکمیت و استقلال ملی ایران را محکوم کرده بود، اینان علناً از دست پرورده‌های باصطلاح دموکرات خود جانبداری میکردند و هرگاه که مأموران شهربانی برای حفظ نظم میخواستند دست به کار شوند، در نخستین مرحله با مقاومت قوای همسایه‌ی شمالی مواجه میشدند و از دیگر سواران شوروی سلاحهای برنوسو و انواع دیگر از آتشبارها را میان مهاجران تقسیم کرده و دامنه‌ی اغتشاش و بلوا را روزبه روز گسترده‌تر میساختند...

سرانجام ماجرای فجایع فرقه دموکرات از گستره‌ی مرزهای ایران گذشت و در شورای امنیت سازمان ملل متحد مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفت، لیکن در آنجا، نمایندگی فرقه‌ی دموکراتها را همان کشوری به عهده گرفته بود که دخالت در امور داخلی ایران را انکار میکرد و اکنون که رسوائی این دخالتهای تا همه اقماری گسترده شده بود، جانی برای حاشا باقی نمانده و نماینده دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی علناً در شورای امنیت رویا روی نماینده‌ی ایران به بحث می‌نشست و از اعمال پیشه‌وری و مقاصد تجزیه طلبانه‌ی او حمایت میکرد.

بعهدا کشمکش‌های ایران و شوروی در شورای امنیت بی‌حاصل و بی‌موده ماند و از دیگر سواران دست پروردگان کمونیسم بین‌المللی در تهران فعالیت خود را برای تحت فشار گذاردن حکومت

سرکزی گسترش دادند و ندای شوم «سازش با دموکراتها» اینجا و آنجا پراکنده گشت...

این گروه که عناصری هم در میان مقامات حکومتی داشتند مصرانه با فشاری میکردند که پیشوای ایران در برابر پیشنهادهای پیشه وری نرمش نشان دهند و از طریق «سالمت جوانه!» وضعی فراهم سازند که به کشتارهای دسته جمعی آذربایجان پایان داده شود. خاصه اینکه مذاکرات قوام السلطنه با مقامات کرملین به نتیجه‌ای نیانجامیده و شورای امنیت نیز نهایت استقبال و ناتوانی خود را در زمینه‌ی حل و فصل این اختلاف به ثبات رسانده بود و این دوشکست مستمسکی شده بود تا سازشکاران خائن از سالمت و نرمش سخن گویند و تلویحاً به جانبداری از تجزیه طلبان دموکرات سبادت ورزند...

تنها با فشاری و پامردی پیشوای ایران بود که موجب شد این توطئه به سرانجام نرسد و این رهبر بزرگ ایسران بودند که مصممانه فرمودند: حتی حاضر از سلطنت کناره گیرم ولی اقدامی که به زیان کشور منجر شود انجام ندهم. دست من بریده میشود ولی چنین فرمان خیانت آمیزی را امضاء نمی کنم.

شاهنشاه در خلال این احوال بودند که یکی از تاریخی ترین فرمانهای عصور را صادر فرمودند و متن این فرمان که در صحیفه‌ی تاریخ ثبت و ضبط خواهد شد چنین است:

«بنا بر آنچه بر من مسلم است، دسته‌ای از ماجراجویان با ایجاد وحشت و اضطراب بی خواهند یکی از نواحی عزیز ایران را تصاحب کنند و با تهدید و فشار بر حکومت سرکزی تمام متصدیان امور را به قبول درخواستهای خود وادار نمایند و اگر این روش ادامه یابد و از آن جلوگیری نشود، قطعاً سبب آثار سوئی در سراسر کشور خواهد شد و رشته نظم را از هم خواهد گسیخت و استقلال کشور را متزلزل خواهد ساخت.

لذا بنا بر وظیفه‌ی مهمی که بر عهده من است دستور میدهم که

بلافاصله اقدامات اساسی و فوری برای نجات آذربایجان و سراسر مناطق شمالی شروع و ریشه فساد برکنده شود.»

پس از فرمان بسیج و اعزام قوای شاهنشاهی به سوی آذربایجان در روز پانزدهم آذرماه، شاهنشاهی ایران برای آنکه شخصاً چگونگی این پیکار سرنوشت ساز را رهبری فرمایند با هواپیما راهی زنجان شدند و به خطوط نخستین جبهه حرکت کردند و خطوط رزمی ایران را زیر نظارت و فرماندهی عالی خود گرفتند.

اینگونه بود که یکی از بزرگترین و حماسی‌ترین پیروزیهای ناسیونالیسم ایران به وقوع پیوست، خاصه آنکه دامنه‌ی موج ناسیونالیسم ایرانی همزمان با صدور فرمان بسیج ارتش شاهنشاهی و اعزام نیروهای ایران به صفحات آذربایجان گسترش یافت و بسیاری از ملی‌گرایان به همکاری با ارتش برخاستند و چنان کردند که قوای فرقه دموکرات به ستوه آمدند و قلع و قمع آنان با ورود قوای شاهنشاهی به تبریز، پایان گرفت.

با پیروزی ارتش ایران، هرچند که پیشه‌وری و یارانش پا به گریز نهادند، لیکن عوامل حزب منحل شده‌ی توده همچنان به تقویت مبانی قدرت و نفوذ خود پرداختند و بسیاری از جوانان خام فکر و سودا زده را به بهانه‌های گوناگون و مواعید بعید و انجام نشدنی فریب دادند و در جرگه‌ی خود به کار گرفتند.

در طول سالهای ۲۵ تا ۳۲، حزب توده بالهای گسترش خود را در بسیاری از صفحات ایران گشود و این درست در سالهایی بود که نخستین گام‌های نهضت حاکمیت ایران بر منابع نفتی برداشته میشد.

تأکید شاهنشاهی در این مورد که صنایع نفت ایران باید هرچه زودتر ملی شوند، موج ناسیونالیستی نوینی در سراسر شهرها و روستاهای ایران بوجود آورد و غرور تازه‌ای در کالبد رخوت‌زده‌ی ایرانیان دمید...

آن ایرانی که امروز با دارندگی و برازندگی، فروشنده‌گان انگلیسی خیابان نرینگتون و نظایر آنرا در لندن ناگیر ساخته تا

بدلیل نیازشان با واژگان و زبان پارسی داد و ستد کنند ، در زمان استیلای شرکت نفت ایران و انگلیس حتی اجازه نداشت که در اتوبوسهای شرکت پا بگذارد و همین ایرانی هنگامی که گذارش به اروپا می افتاد از فرط بی غروری و شرمساری ، خود را از اتباع ایتالیا و اسپانیا معرفی میکرد .

لیکن اکنون موسمی پدید آمده بود که نخستین طلایه های احقاق حقوق ایرانیان مشاهده شود و خیل جوانانی که خواستار حاکمیت ملی ایران و کسب امتیازات بیشتری بودند ، فضای ایران را دگرگونه سازد .

در این بجهوحه زمامداران دولت وقت و بارانشان به رغم خلع ید از کمپانی نفت ایران و انگلیس ، اشتباهات و لغزشهای جبران ناپذیری را سوجب شدند و بزرگترین لطمه ها را بر پیکر اقتصاد و استقلال ایران وارد ساختند .

دولت وقت ، عمال حزب توده و عناصر افراطی دیگر را آزاد گذارد تا از نهضت راستین ایرانی به سود خود بهره برداری کنند و اینگونه بود که مرتجعان با تظاهرات گوناگون ، ضمن آنکه نظام اجتماعی را در هم پاشیدند ، خون بسیاری از جوانان را در راه اغراض و مقاصد سوء خود به سودا گذاردند .

در این دوره نیز موج سالم ناسیونالیسم ملی با موج تروریسم و ارعاب آمیخته شد و گروههای مرتجعی نظیر فدائیان اسلام و توده ایها به ترور برخی از مقامات و شخصیت های مملکتی مبادرت ورزیدند و علاوه بر این هفته و ماهی نبود که بدنبال تظاهرات پی در پی دست چپی ها ، درگیری و منازعه ای روی ندهد و خون جوانان ملی گرا که خواستار خلع ید عناصر کمونیست بودند ، خاک کوچه ها و خیابانها را رنگین نسازد .

حکومت انگلستان نیز که منافع سوء خود را در خطر میدید مرتباً اقدام به التیما توم و تهدید میکرد و حتی مترصد بود که ناوگان رزمی خود را بسوی آبهای خلیج فارس روانه سازد و دریغ که رکود

اقتصادی و فروش پی در پی قرضه های ملی نیز حرکت مادی و امکانات رفاهی کشور را بطور کامل، دچار سکون و فلج ساخته بود..

سالهای مملو طم

بخش « ۸ »

سالهای متلاطم...

رخداد های حفاصل سالهای ۲۵ تا ۳۲ شمسی را میتوان نقاط عطف تاریخ بعد از شروطیت ایران شمرد ، زیرا در این سالها حادثه‌ی ملی شدن نفت بعنوان یکی از حادثه‌ترین و اساسی‌ترین مسایل ملی ایران جلوه‌گر شد و گروههای متعدد اجتماعی را برای تحقق این خواست همگانی به گرد یکدیگر آورد و بدیهی است که دست اندر کاران سیاستهای امپریالیستی نیز بیکار نماندند و در راه مطامع و مقاصد خود به تیزتر کردن آتش تشها و درگیرها و اغتشاها پرداختند.

رهبر ایران که در پی فرو نشاندن غائله‌ی آذربایجان محبویت عمیقی میان آحاد ملت ایران بافته بودند، پرچمداری نهضت ملی شدن نفت را نیز عهده دار شدند و جدال بزرگ دولت و ملت ایران با شرکت های چند ملیتی و حکومتهای جانبدار آنها آغاز شد . از این پس بانگ تهدید و ارعاب کشور های غرب و بویژه بریتانیا علیه ایران بالا گرفت و بریتانیا حتی تهدید کرد که ناوگان دریائی خود را در آبهای خلیج فارس مستقر خواهد کرد . مبارزات ملت ایران به پیشوائی رهبری که از فقر و استیصال ملتش به تنگ آمده بود ، بیکار بشت بود و ژوبین های آهنین و قشرهای ایرانی با دستهای تهی از سلاحهای اقتصادی و نظامی به نبرد با حکومتی برخاسته بودند که پس از قرنهای استیلائی استعماری نام پرطمطراق بریتانیای کبیر را یدک می کشید... در این احوال حکومت وقت که با جنجالهای بسیار روی کار آمده بود به بهره‌برداری از موج ناسیونالیستی جدید پرداخت و بعنوان یک ملی‌گرا با احزاب گوناگون به معاملات فردی و پنهانی پرداخت و اینگونه بود که بر اثر ناآرامیها و اغتشاشهای مستمر ، بنیاد های اقتصادی ایران روبه وخامتی دهشت‌انگیز گذاشت و

... وسده‌های ملی‌گرائی

حکومت مذکور با اقتصادی کاملاً ورشکسته به انتشار اوراق قرضه مبادرت ورزید.

مردم که از یکسودر گرماگرم مبارزات ملی خود برای تحقق یک آرمان چندین ساله میکوشیدند و بر سر آن بودند که زائده های قرارداد ننگین داری را از میان بردارند ، از سوی دیگر با تنگدستی اقتصادی مواجه شدند و این اسر لطمه‌ی شدیدی بر کالبد ناسیونالیسم ایرانی وارد ساخت .

حزب متحله توده نیز دست به بهره‌برداری ننگینی از موج جدید یازید و بزرگترین اغتشاشها را در شهرهای مرکزی کشور بوجود آورد و بر سر آن شد که ضربات قاطع خود را بر پیکر قوای سه گانه و نوامیس ملی مردم وارد سازد و اینگونه بود که در نزد این توطئه‌گران ، بازار اهانت به مقدسات مردمی بالا گرفت و هیهات که حکومت وقت نیز بدون توجه به مخاطره عظیمی که ملیت و استقلال ایران را تهدید میکرد ، دست جیره‌خواران حکومت بلشویکی را در اقصای کشور باز گذارد ، تا هر جا که میتوانند موج ناسنی و ناهنجاری را در فضای ایران زمین پیرا کنند

کارگردانان توده‌ای از یکسوسنگ حاکمیت ایران بر منابع ملی نفت را بر سینه میزدند و از دیگر سو کباده‌ی سلطه‌ی کمونیسم را بردوش میکشیدند و ماحصل آنکه می‌گفتند آنچه که ملت ایران از چنگال بریتانیای کبیر می‌ستاند باید یکسره در دامن کمونیسم بین‌المللی بیاندازد ! ...

موضع ملت ایران در این سالهای تلاطم‌زا موضع قوم ستم‌دیده‌ای بود که میخواست سیمای خود را با سیلی ، سرخ نگاهدارد و در حالیکه از پیشروی در راه حاکمیت ملی و پیکار با امپریالیسم غرب در خود احساس مباهات میکرد ، از جهتی دیگر در چنگال فقر و بی‌رونی محض اقتصادی و انواع ناهنجاری و ناسنی ها گرفتار آمده بود و با فروتنی و نجابت فطریش میدید که آنچه را که او کاشته و افشانده ، با دستهای آلوده‌ی کباده‌کشان

کمونیست درویده میشود و گزیری نیست جز آنکه بیخاطر قطعی شدن مبارزه‌ای که در پیش گرفته بود، همچنان صبوی خویش را بیازماید و محفوظ بدارد.

ماجرای خلع ید از کمپانی سابق نفت ایران و انگلیس که با فرمان قاطع رهبر ایران و پیروزی کشور ما در دادگاه لاهه صورت پذیرفت، بگونه‌ی یکی از حماسی‌ترین رخدادهای تاریخ ایران در دیپلماسی حماسه‌های ملی ثبت گردید و موجی از هیجان و امید و غرور را در قلوب مبارزان ملی‌گرا برانگیخت.

بریتانیای کبیر که قرن‌ها سلطه‌ی بی‌رقیب خود را بر پهنه‌ی گیتی حفظ کرده و گسترده بود، اکنون میدید که تنها کمتر از دهسال پس از تصرف ایران بوسیله قوای مهاجم، ناگهان ملت‌ی خسته و در عین حال مغرور پیا خاسته و حقوق مسلم خود را از قهارترین قدرتها بازستانده است...

اینگونه بود که اموج منفی فشار اقتصادی در ایران فزونی گرفت و حکومت وقت که مذبحخانه میخواست تمامی افتخارات ناشی از ملی شدن نفت را در انحصار خود گیرد و بنام خود ثبت کند، عناصر حزب توده را همچنان آزاد گذارد تا دامنه‌ی عربده کشی و هتاکی و نفاق افکنی‌ها را گسترده تر سازند. اینها در مجامع گوناگون و در همایش‌های خود، پرچم ایران را که نماد بیست و پنج سده قوام ملی گرائی ما بود، علناً در زیر پامی افکندند و به سربازان سلحشور نیروهای سه‌گانه اهانت روا می‌داشتند و رفته رفته استقلال ایران را ابری بی‌هوده تلقی میکردند و فریاد میزدند که از این پس شانه‌های خسته‌ی ایران باید بارگران سردمداران بلشویک را پذیره شود و یکسره هویت ملی خود را به فراموشی بسپارد...

میلا و یک حماسه

میلااد یک حماسه....

چرا در آخرین نقطه و در نهایت یک پنجاهه به گذشته باز میگردیم؟... آیا جز اینست که می خواهیم انگیزه‌ی رخداده‌ها را باز شناسیم و بگونه‌ی یک پزشک در یابیم که پیکره‌ی یک سرزمین در چه بحبوحه‌ها خدشه پذیرفته و در چه رخداده‌ها درمان پذیرفته است...

چگونه شد که یک حکومت— حکومتی که با کشور شمالی و اعوان و یاران او بیعت کرده بود و تمامی اختیارات و عناوین و حمایت ظاهراً ملی را در اختیار داشت ناگهان دچار تطور تاریخی و دگرگونی سیاسی و اجتماعی و نظامی شد؟..

این پرسشی است که توجه هر مورخ بیطرف و تماشاگر بدون بغض و حسد و یکسونگر را بخود معطوف میدارد و از دگر سوپساری از آدیبان و به ویژه جوانان با خود این پرسش را مطرح می کنند که سودمندی دانستن تاریخ گذشته چیست و چه ضرورت دارد که ما با آنچه در گذشته رخ داده و اینک رخداده‌ای قدیمی است اندیشه کنیم و به تجربه و تحلیل آن بپردازیم؟..

آری... این پرسش، پیوسته در تمامی اعصار و در تمامی قلمروهای گیتی مطرح بوده است و حتی موجب شده است که برخی از جوامع بدلیل نیافتن پاسخ های لازم و منطقی، راه تاریخی خویش را گم کنند و به بیراهه‌ها کشانده شوند.

قصده نگارنده این نیست که به قصه گوئی و ادای کلماتی که در خور پسند عوام است همت گمارد، بل هدف اینست که ما از طریق علمی و عملی دریابیم که دانستن رخداده‌ها و حماسه هائی که تاریخ را میسازند، برای ادامه‌ی حیات و بهزیستی آدیبان در زمره‌ی حیاتی ترین عناصر نجات دهنده‌ی زندگی یک قبیله‌ی بشری به شمار می آیند..

سخن از میلااد یک حماسه بود، حماسه‌ای که بیش از هر رخداد خارجی و عوامل سیاسی و اقتصادی و غیره، به غلیان و—

خروش خون یک ملت ارتباط دارد و نشانگر آنست که تطورات تاریخی در نزد مردمی که میراثی کهن دارند و خونشان از یک عادت فرهنگی و تاریخی نشأه میگیرد، اسری حتمی و اجتناب ناپذیر بشمار میرود.

طی سالهای هزار و سیصد و بیست و نهم شمسی که از شرکت نفت انگلیس خلع ید شد تا اسرداد ماه هزار و سیصد و سی و دو مسایلی در ایران جاری بود که از هر جهت شایان تحلیل و بررسی است ...

درست است که درصد امتیازات ایران از بابت صنایع نفتی اش افزایش یافته بود و این امر تا حدی غرور ملی را ارضاء میکرد، لیکن از جهات دیگر مسایلی مطرح بود که مردم را و توده‌های راستین (نه حزب منحل‌ه‌ی توده را!) وا میداشت که با دقت بیشتری به آنچه پیرامونشان است توجه کنند و دریابند که حاکمیت نسبی بر نفت را با بهائی بسیار گران و اندوهبار پرداخت کرده‌اند...

چه حال دارد ملتی که چند درصدی از امتیازات نفت خود را بیشتر دریافت میدارد، ولی اقتصادی محکوم و اجتماعی مغشوش و حکومتی متظاهر و فضائی متلاطم و آینده‌ای تاریک و بیمناک دارد و نیک می‌بیند که تداوم این حوادث اگر سیری قهری داشته باشد، تمامی امیدهای امروز و فردای او و حتی مفاخر گذشته‌ی او را که میتواند دستمایه‌ای برای دستاوردهای آینده باشد، منعدم و نابود کند؟ ...

این قشر، این خیل مردمی، در آغاز نارضائی خود، تنها تکانی عادی و نجوانی آرام دارد که حکومت‌های خود کاسه نمی‌بینند و نمی‌شنوند و در نمی‌یابند، اما یک خون، یک غریزه، یک عنصر شگفتی آفرین، ناگهان این نارضائی آرام ابتدائی را به یک طغیان و عصیان حماسه آفرین مبدل میسازد و با فریاد نشان میدهد که ما بیداریم و می‌فهمیم که فریب خورده‌ایم و اکنون بی‌خواهیم که فریب خوردگیمان را جبران کنیم.

هنگامیکه موج آشوب و ناامنی و خود کامگی حزب توده و سایر گروه‌های چپ‌گرا به اوج انجامید، رئیس دولت وقت بی‌اختیاری و ضعف مطلق خود را در بهار کردن این نیروهای مخرب به وضوح نشان داد و بجای آنکه از نیروی ملی‌گرایان و قشر وسیع نظامیان برای حفظ میراث‌های فرهنگی و ملی ایران بهره‌گیری کند، برعکس به تضعیف این قدرتهای مثبت پرداخت و حتی در اسور ارتشی مرتکب دخالت‌ها و اقداماتی شد که استقلال و حاکمیت ایران را از هر سو مورد تهدید قرار داد.

بی‌تحرکی نیز یکی از عوامل مهم عمیق کردن این ناهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بود، کما اینکه رئیس حکومت وقت بجای هرگونه تحرکی زمام امور اختیار کشور را به مستی از خواص جاه طلب خود سپرده بود و خود به نطق‌های میان‌تهی رادیوئی از درون تخت‌خواب بیماری اکتفا میکرد...

از دیگر سو از ارتشی که میتوانست مهمترین عامل ثبات و آرامش در داخل کشور باشد، عملاً خلع ید شده بود و هفته‌ای نبود که برگذاری دموستراسیونها و میتینگ‌های احزاب و هجوم و ترکتازی او باش، چندین کشته از خود بجا نگذارد و تقریباً هیچ محیط اجتماعی، اعم از سینما و تئاتر و خیابانها و مجامع عمومی دیگر باقی نمانده بود که مردم در آنها ایمنی داشته باشند و نسبت به حفظ سلامت و جان خود اطمینان حاصل کنند...

این حوادث که در آغاز حقانیت ملی‌گرایان را بشارت میداد، رفته رفته شبهه ملی‌گرایان راستین را برانگیخت و همگان دریافتند که ایران، عن‌قرب در آستانه‌ی یک سقوط قطعی و دهشت‌زا قرار خواهد گرفت و موج کشتارهای داخلی، دهها هزار جوان را به خاک و خون خواهد نشاند.

بدینگونه رؤیای ملی شدن صنعت نفت به یک کابوس داخلی منجر شد و نفتی که میتوانست درآمدهای سرشار بهمراه داشته باشد و آبادانی و پیشرفت و به زیستی را برای تمامی مردم به ارمغان آورد، خود بصورت یک عامل باز دارنده‌ی تکامل جلوه کرد و

کارگردانهای حکومت وقت نهایت ناشیگری و بی اطلاعی و سوء نیت خود را در امر استفاده‌ی منطقی و مادی از درآمد نفت جلوه‌گر ساختند.

حزبهای چپ‌رو که رفته رفته ریشه‌های فساد افکن خود را در تار و پود جوامع اصیل ایرانی گسترده‌تر میساختند، هر روز به خلق و اختراع یک چهره‌ی به اصطلاح ملی سبادرت میورزیدند و این چهره‌ها کاری جز این نداشتند که با گروهی را در دنباله خود به اینسو و آنسو بکشانند. یا پیروان خود را به جنگهای خیابانی ترغیب کنند و یا در در مجلس شورایی ملی به ادای شعارهای تو خالصی پردازند و همین نشانه‌ها بود که اندک ندک نقاب را از سیمای این ملی‌گرایان تحمیلی بکنار زد و عامه‌ی مردم دریافتند که چگونه از آرمانهای یک ملت و رهبر جوان و صادق این ملت بهره‌برداری سوء و جاسعه برافکن شده است.

نخستین بار، اقدام شاهنشاه برای ترك وطن، به ملی‌گرایان هشدار داد که کشور در آستانه‌ی چه واژگونی و سقوطی قرار گرفته و در این مرحله، نمایندگان گروههای مردم، وحشت زده و سرآسیمه از پیشوای خود خواستند که از تصمیم خود عدول نمایند و آنان را تنها نگذارند، اما چند ماه بعد، هنگامیکه فاجعه مرداد ماه به وقوع پیوست، پیشوای ملت ایران که ماندن و تماشا کردن جنگهای خیابانی و خونریزیهای داخلی را سزاوار نمی‌شمردند، وطن را به خیل مردم سپردند تا اگر برآستی وطن پرستان و ملی‌گرایان ایرانی مخاطرات موجود را دریافته‌اند، در بزرگترین آزمون تاریخ کشور خویش شرکت کنند و نقش ناسیونالیستی خود را به ثبوت برسانند.

آنروز که نادرشاه افشار، در بزرگترین همایش عصر خویش انتخاب سرنوشت ایران را به خیل اجتماع کنندگان ایرانی سپرد، و آنروز که سرداری چون پهلوی اول استعفای خویش را به جامعه ایرانی اعلام داشت، این توده‌های ملی‌گرا بودند که در نقطه‌ی

عطف یک تصمیم تاریخی قرار گرفتند و این فرصت را یافتند که نظاره‌گر پیرامون خود باشند و دریابند که هزاره‌های شاهنشاهی ایران تا چه حد موجب حفظ و تداوم استقلال و وحدت ایران بوده و ایرانی بدون یک سالار و سردار ملی نباید بردیپاچه‌ی سرنوشت خویش خط بطلان و نقطه‌ی پایان بگذارد.

ترك وطن گفتن از سوی پهلوی دوم نیز، یکبار دیگر ملت ایران را در یک نقطه‌ی عطف تاریخی و یک آزمون بزرگ ملی قرار داد و در طول چند روز، ناسیونالیستهای وطن ما با تمامی توان و تجربه‌ای که داشتند، در خود تپیدند و جوشیدند و خروشیدند و اندیشیدند و شگفت آور آنکه این نیروی ملی، رویا روی خود حکومتی را میدید که تانک و توپ و انواع سلاحها را داشت و این نیروی ملی می‌بایست با دستهای تهی و با چنگال و دندان، علیه یک قشر قداره کش و جاه طلب و خشونت‌گرا قاست سردانگی برافرازد، بویژه آنکه هیچگونه فرصتی برای طرح کردن یک نقشه‌ی عمومی بمنظور بسیج نیروها وجود نداشت و این نیروی ملی نمیتوانست از سلاح رسانه‌ها برای تبلیغ هدفهای خود و اعلام جهاد علیه بیدادگران حکومتی بهره‌گیری نماید.

در باسداد بیست و هشتم امرداد ماه دو هزار و پانصد و دوازده شاهنشاهی هنگامیکه حکومت وقت در خواب و رؤیای کاذب خود غوطه می‌خورد و سرنوشت ایران را در راه مستعمره شدن و تجزیه‌ی قطعی، اسری فیصله یافته تلقی میکرد ناگهان نخستین طلایه‌های جهش و بیداری از قلب زاغه‌های جنوبی تهران و از اعماق قلوب گروهی تهی دست و مستأصل هویدا گشت و دیری نپائید که تمامی فضای تهران را در زیر بال خود گرفت.

هر چه موج عصیان به پیش می‌آمد، قدرت بیشتری می‌یافت و گروههای بیشتری بدان می‌پیوست و شگفت‌آور آنکه تمامی اینها با پایا برهنه، جامه‌های ژنده، مشتهای گره کرده و فریادهائی که تا آسمان بال میگسترده به پیش می‌آمدند و مردمی که در انتظار

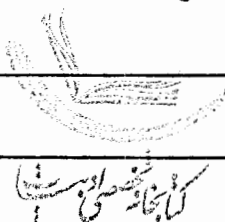
چنین آغازی بودند از درون خانه‌ها و مغازه‌ها و کارخانه‌ها و اماکن دیگری خروشیدند و به خیل عصیانگران ناسیونالیست پیوستند. نیروهای حکومت وقت تا بخود آمدند، موج خروش و التهاب ملی‌گرایان نمی‌آز پایدتخت را فرا گرفته بود و از این مرحله، رفته رفته نعره‌های عصیانگران بی‌گناه باطنین شلیک گلوله‌ها در هم آمیخت و موجب شد که چهره شهر غرق در خون و فریاد شود...

ملی‌گرایان به هرنقطه‌ای که گام می‌نهادند گروه بیشتری را با خود همگام و همراه می‌یافتند و این گروهها مثل امواج خروشان اقیانوسها بسوی خانه‌ی رئیس حکومت که بوسیله انواع تانکها و آتشبارها محافظت میشد روانه میشدند... فریاد «یا سرگ یا شاه» در تمامی فضای تهران طنین برداشته بود و زنان و کودکان از پشت باسها و جلو در خانه‌ها، مردان خود را که به گروههای انقلابی می‌پیوستند بدرقه میکردند و آنان را به پیشرفت بیشتر و تلاش بسیارتر برای برافکندن بنیان یک حکومت غاصب تشویق و ترغیب میکردند...

ملی‌گرایان تهران از سوی گروههای کارگر و کارسند و پیشه‌ور حمایت میشدند و در نخستین مرحله‌ی این انقلاب، کارگردانهای حزب توده که پیش از این میتینگ‌های چند هزار نفری ترتیب میدادند، از خروش و توفندگی ملی‌گرایان به هراس افتادند و به مخفی‌گاههای خود پناه بردند تا تماشاگر پیروزیهای پی‌درپی ناسیونالیستها در قلب تهران باشند. ملی‌گرایان پر خروش با سرعت عملی حیرت‌انگیز، بسیاری از مراکز حساس شهر را در دست قدرت خود گرفتند و سرلشگر فضل‌الله زاهدی نیز که از سه روز قبل فرمان شاهنشاه را مبنی بر عزل رئیس حکومت وقت و نخست‌وزیری خود در کف داشت با سرعت به خیل خروشدگان جانبا‌ز و ملی‌گرایان جمعیت جوانمردان پیوست و این پیوستن، موجبات دلگرمی بیشتر قشرهای مهاجم و مردمی را فراهم ساخت.

مقاومت محافظان خانه‌ی نخست‌وزیر معزول همچنان شدت

... وسده‌های ملی‌گرائی



داشت و خیابانهای اطراف خانه‌ی وی از خون ملی‌گرایان غرقه بود، اما مقاومت فرستنده‌ی رادیو تهران در میدان ارگ با هجوم و یورش پی‌درپی ناسیونالیست‌ها درهم شکست و ساعتی پس از نیمروز فریاد ملی‌گرایان از پشت میکرفن‌های رادیو، تا شهرها و روستاهای دوردست طنین برداشت و اینگونه بود که در دیگر شهرهای ایران نیز عصیان و نهضت قشر‌های شاهدوست آغاز گردید و بزودی سراسر شهرهای کشور را فرا گرفت...

نخست‌وزیر جدید که با گروه‌های مردم همگام شده و تا آستانه‌ی مرکز شهربانی وقت پیش رفته بود، در آنجا با رادبردی به میان افسران و مأموران شهربانی رفت و با صدائی که از اعماق قلب او برمیخاست فریاد زد: ماهمگی در اینجا ایستاده‌ایم ولی شاهنشاه در میان ما نیست...

این هشدار، این ندا، این بانگ توفنده، ناگهان قلب‌ها را به رعشه واداشت و نخست‌وزیری که یک تنه بدرون ساختمان شهربانی رفته بود، با دهها افسر و مأمور به بیرون بازگشت و از آنجا مجدداً حرکت نیروهای سردمی بسوی خانه‌ی نخست‌وزیر معزول ادامه یافت.

صفوف ناسیونالیستهای عصیانزده در حوالی خانه‌ی نخست‌وزیر معزول لحظه به لحظه فشرده‌تر و متشکل‌تر میشد و به همان نسبت نیز با افزایش رگبار مسلسل‌ها و آتشبارها گروه بیشتری از جوانمردان بجاهد در خون خود غوطه‌ور میشدند اما سرانجام، جانفشانی ملی‌گرایان بی‌حاصل نماند و محافظان خانه‌ی بیداد، یکی پس از دیگری اسلحه خویش را بر زمین گذارده و تسلیم شدند، خاصه آنکه اخبار واصله از اقصای ایران نیز حاکی از پیروزیهای قاطع ملی‌گرایان در شهرها و روستاهای کشور بود و نمایندگان مردم در میان آوای مارش که از رادیو ایران پخش میشد با هیجان خاصی خبر پیروزی‌ها را به آگاهی عموم میرساندند و یادآور میشدند که دهها هزار نفر از گروه‌های مردم از طریق ارتباط‌های تلفنی و ارسال تلگرامهای

حماسی ، خواستار بازگشت شاهنشاه خود به میهن میباشند ... و بدینگونه نام « شاهنشاه » آنچنان در فضای ایران طنین برداشت که به آنسوی مرزهای کشور نیز دامن کشید و خبرگزاریهای جهان در میان بهت و شگفتی این خبر را به سراسر گیتی مخابره کردند که نهضت ملی گرایان ایرانی در راه بازگرداندن رهبر بزرگشان به خاک وطن به پیروزی چشمگیری منجر شد و شاهنشاه ایران زمین پس از چند روز دوری از وطن ، پیروزمندانه به کشورشان مراجعت فرمودند ...

قشر های راستین ملت ایران که در غیاب شاهنشاه خود با یکی از بزرگترین آموزشهای ملی خویش مواجه شده بودند ، سرانجام نشان دادند که با حداقل امکانات و با دستهای تهی میتوانند میراث سده های شاهنشاهی این سرزمین را محفوظ و گرامی بدارند و برای دفاع از سواریت و نوامیس فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی و سیاسی زاد بوم خود ، قامت سردانگی برافرازند .

*



ملت ایران سرانجام در ازای جانباختن و سپر ساختن سینه‌ی خود در برابر کلوهای حکومت وقت، شاهد پیروزی را در آغوش فشرد و بار دیگر شاهنشاه خویش را که حافظ ۲۵ قرن تاریخ شاهنشاهی ایران میباشند در برابر خود و در خاک مقدس وطن یافت ... و این آغازی برای عظیم‌ترین دگرگونی‌های تاریخ امروزین ملت ایران بود.

دوتن از وفادارترین چهره‌های معاصر تاریخ ایران نخستین کسانی بودند که توفیق استقبال از رهبرگرانقدر ما را یافتند و اینگونه بود که قدر دیدند و بر صدر نشستند -

طلیحہ انقلاب

طلیحه انقلاب

دهه‌ی پس از سال ۱۳۳۶ به ترمیم ویرانیهای ناشی از دوازده سال اغتشاش و اختناق ساختگی حکومتهای جیره‌خوار و ستون پنجم بیگانگان سپری گشت و از آن پس بزرگترین حرکت و انقلاب ناسیونالیستی که تنها مبتنی بر اراده‌ی شاهنشاه و تأیید پشتیبانی ملت بود آغاز شد. اینک ایران نخستین نفس زدن‌های خویش را آغاز کرده و نبضش با آهنگی نو به تپیدن افتاده بود و در چنین احوالی شاهنشاه از بزرگترین انقلاب تاریخ ایران سخن بمیان آوردند و از قشرهای سردسی خواستند که بر این نقطه‌ی عطف ملی صحه بگذارند.

شاهنشاه در این مورد فرمودند:

«ما امروز خط مشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور خویش را بر اصولی انقلابی قرار داده‌ایم که ملت ایران اراده‌ی قاطع خود را در تأیید آن اعلام داشته است. تمام آنچه ما در حال حاضر انجام میدهم و تمام آن برنامه‌هایی که برای آینده کشور خویش طرح کرده‌ایم بر اصول همین انقلاب متکی است.

ما نه نقشه‌های پنهانی برای توسعه و تجاوز داریم، نه افکار جاه‌طلبانه‌ای به زیان دیگران در سر می‌پرورانیم و نه شیوه‌ی اختناق افکار و سلب آزادیهای فردی و اجتماعی را برای پیشرفت ظاهری خود برگزیده‌ایم. بعکس، آنچه ما بعنوان اصول کار خویش برای آینده در نظر گرفته‌ایم، اصلاحات وسیع اجتماعی، سازندگی اقتصادی توأم با اقتصاد دموکراتیک، پیشرفتهای فرهنگی، همکاری



چهره‌ی تمامی افتخارات امروزمین ایران - افتخاراتی که در تمامی تاریخ دوهزار و پانصد ساله‌ی ایرانزمین بی‌نظیر بوده است، پهلوی دوم بود که مستفقین را از سرزمین ما بیرون رانده. پهلوی دوم آذربایجان را دلیرانه به خاک وطن بازگردانده. پهلوی دوم فرمان عمیق‌ترین و عظیم‌ترین انقلاب تاریخ ایران را صادر کرد. پهلوی ایران به یکپارچگی ملت ایران در حزب رستاخیز فرمان داد و پهلوی دوم از سرزمین ما ایرانی ساخت که جهان و جهانیان را به شگفتی و ستایش واداشت. هستی‌اش پایا و سرنوشت و سرشتمش همواره تابناک و مبارک باد

بین‌المللی، احترام به معتقدات معنوی و به آزادیهای فردی و اجتماعی است.

تصور می‌کنم کشور من اصولاً نمیتواند راهی بجز این برای ساختن آینده خویش در پیش گیرد، زیرا این تنها راهی است که با سنن دیرینه‌ی تاریخی و با مأموریت معنوی و جهانی این ملت مطابقت دارد و خداوند را سپاسگزارم که درست در موقعی که شرایط تاریخی و وضع بین‌المللی امکان طرح و اجرای چنین برنامه‌ای را به کشور من داده، زمام امور این مملکت و ملتی را که از صمیم قلب بدان عشق می‌ورزم و احترام می‌گذارم بدست من سپرده است...»

بدینگونه، شاهنشاه پس از تقسیم خالصجات سلطنتی، فرمان تقسیم اراضی را در سراسر کشور صادر فرمودند و هفدهم اسفند ماه ۱۳۴۱ در تاریخ ایران بصورت آغاز دوران نوینی جلوه‌گر گشت. دورانی که از لحاظ توده‌های از بند رسته دهقانی کشور ما با هیچ دوران دیگری در تاریخ زندگی آنان قابل قیاس نیست. در این روزگار تقسیم اراضی بر اساس لایحه جدید اصلاحات ارضی اولین بار در سراغه به مرحله اجرا در آمد.

پس از پایان آخرین مراحل تقسیم اراضی، وزارت تعاون و امور روستاها وظیفه یافت که در روستاهای کشور موجبات گرویدن روستانشینان را به نهضت اقتصادی و اجتماعی تعاون فراهم آورد و توجه آنان را به جنبه‌های انسانی این نهضت معطوف دارد تا روستائیان خود، با یک حرکت ناسیونالیستی و بی‌سابقه، در آینده انجام قسمتی از

خدماتی را که بخش دولتی انجام میداد بر عهده گیرند و به همین جهت در مقام ارشاد و هدایت آنان برای انجام فعالیتهای جمعی و استقرار نظام سالم و ملی تعاون در سطح روستاها موجبات عضویت میلیونها خانوار روستائی را در هزارها شرکت تعاونی روستائی فراهم شد. *

احیای طلای سپهر

احیاء طلای سبز

در سال ۱۳۴۱ همزمان با تنظیم و اجرای طرح‌های اساسی اصلاحات ارضی، شاهنشاه تصمیم گرفتند یکبار برای همیشه به این وضع ناهنجار که حاصل آن نابودی تدریجی معادن طلای سبز ایران بود خاتمه دهند، زیرا این وضعی بود که بر اساسی بکلی غیرعادلانه و ناسمروع بوجود آمده بود.

انقلاب اجتماعی ایران بر این اساس متکی بود که هر کس فقط در مقابل کاری که می‌کند از تلاش و کوشش خود بهره بگیرد، ولی در ایجاد جنگل هیچکس زحمت نکشیده است تا حق چنین بهره‌برداری را داشته باشد.

به این ترتیب اصل ملی شدن جنگل‌ها و مراتع کشور بعنوان دوسین اصل انقلاب ایران توسط شاهنشاه مطرح شد و قشرهای ملی‌گرای ایران که تمامی آحاد ملت را در بر میگرفتند بر این طرح انقلابی صحه نهادند. با تصویب اصل ملی شدن جنگل‌ها و قوانین دیگری که در این مورد وضع شد سازمان‌های مسئول کشور اقدامات دامنه‌داری در جهت بهره‌برداری علمی و فنی از جنگل‌ها—توسعه جنگل‌داری و بهره‌برداری صنعتی و تهیه طرحهای نمونه مرتع‌داری—اصلاح مراتع و کشت بونه در مراتع فقیر بعمل آوردند.

نصف صنعتی

نمبخت صنعتی

* برای اجرای اصل سوم انقلاب که مکمل اصل اول انقلاب بود، کارخانه‌های ایران و واحدهای صنعتی دهها شرکت سهامی مستقل تشکیل دادند که هر یک از سهام آنها به بهای یک هزار ریال تهیه و برای فروش در اختیار بانک کشاورزی قرار گرفت.

خوشبختانه بر اثر شکفتگی اقتصادی سریع دوران انقلاب، این اقدام احتیاطی برای تأمین سرمایه لازم جهت بازخرید املاک مالکان و در اختیار دادن زمینهای خریداری شده به کشاورزان ضرورت مبرم نیافت، ولی با توجه به اهمیت فراوانی که انقلاب برای سرمایه‌گذارهای خصوصی در رشته صنایع قابل بود، فروش سهام کارخانه‌های دولتی فرصتی برای جلب پس اندازهای کوچک مردم از یکسو و بکار انداختن پولی که در برابر خرید املاک مالکان توسط دولت به آنها پرداخت میشد از سوی دیگر فراهم آورد و این سرمایه‌های کوچک و بزرگ به مجرائی هدایت شد که هم برای صاحبان آنان منفعتی قابل ملاحظه داشت و هم توسعه اقتصاد صنعتی را هر چه بیشتر امکان‌پذیر ساخت و بعبارت دیگر تمامی طبقات مردم میتوانند با پرداخت مبلغی ولو ناچیز در نمبخت صنعتی کشور سهیم شوند.

کارگر ایرانی باید احساس کند که وجود او و قدرت بازوی او مورد استفاده‌ی استثماری نیست و وی در

جائی که کار می‌کند فقط جنبه‌ی یک مزدور ساده را ندارد و کاری که انجام میدهد سهمی دارد. چنین شرکتی نه فقط از لحاظ مادی برای او مهم است بلکه بخصوص ازین نظر اهمیت دارد که واقعاً احساس کند که به شخصیت او و به کار او و زحمت او احترام گذاشته شده است...

یکی از بزرگترین عوامل این پیروزی چشم‌گیر، توجه به منافع همه قشرهای گونه‌گون ملت و بخصوص طبقه کارگر، این یاور و بزرگترین متحد کشاورزان در در انقلاب سیاسی و اجتماعی بود.

اصل سهمیم کردن کارگران در منافع کارگاهها و نهضت انقلابی که برای اجرای آن با هدف توسعه صنعتی کشور به وجود آمد، تنها به بهره‌وری بیشتر کارگران از درآمد بالاتر محدود نماند و انقلاب صنعتی توجه خود را به جنبه‌های دیگری معطوف داشت که اهمیت آنها به هیچ روی کمتر از سهمیم شدن نبود.

اهم این جنبه‌ها را فعالیت‌های سندیکائی، گسترش بیمه‌های اجتماعی و تأمین سوجبات آسایش و سلامت کارگران در زمان اشتغال و دوران از کارافتادگی، توجه به مسایل آموزشی چه در زمینه سوادآموزی و چه از لحاظ حرفه‌ای، تحقیق در زمینه مسایل مربوط به کار و تأمین اجتماعی، اشتغال و نیروی انسانی و سرانجام توجه به مسایل ورزشی - هنری و تفریحی کارگران تشکیل میدهد.

آنچنانکه شاهنشاه میفرمایند:

«ما سعی داریم هر چه بیشتر در توسعه تعاونی‌ها و بیمه‌های اجتماعی بکوشیم؛ زیرا جوابگوی نیازهای آینده بشری در تحت هر رژیمی که باشند در درجه اول همین مؤسسات تعاونی و بیمه‌های اجتماعی است. مؤسسات تعاونی اساس تحقق اقتصاد دموکراتیک هستند. این تعاونی‌ها چه در زندگی کشاورزی، چه در امور کارگری و چه در سایر رشته‌های اقتصادی اساس زندگی روزمره همه مجامع و افراد خواهند بود و هر قدر کمیت و کیفیت آنها در جامعه نوین ایران توسعه یابد، نتایج انقلاب بهتر و بیشتر تحقق خواهد یافت.»

*

تشریح و انتحایات ملی

قشرها و انتخابات ملی

قانون انتخابات، تا قبل از ششم بهمن قانونی بود که به هیچ وجه منافع طبقات زحمتکش، یعنی اکثریت ملت ایران را تأمین نمی کرد. از جمله مواد این قانون این بود که انجمن های نظارت انتخابات فقط از اعیان و مالکان و ثروتمندان تشکیل میشد و طبیعی است که در چنین وضعی دست این عده باز بود که جریان انتخابات را به هر گونه که تمایل دارند به سود قشر خود دیگرگون سازند و از سوی دیگر بر اساس مقررات گوناگون همین قانون به کارگردانهای حرفه ای در انتخابات که همواره در خدمت گروههای متنفذ بیگانگان بودند، امکان همه گونه اعمال نفوذ و مداخله آشکار یا پنهانی در کار رأی گیری و در قرائت آراء را میداد.

از همین رو ایجاب میکرد که قانون انتخابات دیگرگون شود و جامعه زنان ایران نیز دوشادوش مردان و با حقوق یکسان با آنان، حق رأی داشته باشند و در عین حال از خود ایشان نمایندگانی بتوانند به مجالس ملی راه یابند. بدینگونه با فرمان شاهنشاه و پیوستن قشر زنان در این نهضت ملی گرایانه دهها هزار زن به قشرهای اجتماعی پیوستند و تمامی مقامات اجتماعی را از وزارت و نمایندگی مجالس ملی و وکالت دادگستری و استادی دانشگاه گرفته تا کارسندی و آموزگاری و پزشکی و مهندسی و بخشداری و نظایر این مشاغل عهده دار شدند.

برپا خیزی برای دست یافتن به دانش

برپا خیزی برای دست یافتن به دانش

اصلی که اکنون مورد بحث ماست از پر افتخارترین اصول پیوند ناسیونالیستی یک ابر مرد سالاربا قشرهای مردی بشمار سیروود، زیرا این انقلاب با تحقق اصل مذکور، اجرای اصیلترین رسالت تاریخی تمدن ایرانی، یعنی گسترده‌گی دانش و فرهنگ را به عهده گرفت، جهش و روند متحرک این اصل از انقلاب ایران به اندازه‌ای بود که از مرزهای ایرانزمین فراتر رفت و یک رستاخیز جهانی بیکار با بیسوادی را در بر گرفت...

تشکیل سپاه دانش یکی از رخدادهای مهم فرهنگی کشور ماست و فصل نوینی در حیات مادی و معنوی ما گشوده است. در نظام کمین مالکیت ارضی ایران، اصولاً مالکان با سواد شدن روستازادگان و کشاورزان را مغایر با منافع خود میدانستند و به سیاست گسترش سواد و آموزش و پرورش در روستاها روی خوش نشان نداده و همکاری نمیکردند.

علاوه بر این طرز تفکر در جامعه ایران پیش از انقلاب و سدهای باز دارنده و دست و پا گیر اجتماعی انسانی، جغرافیائی، سیاسی و اقتصادی و روحی دیگری نیز سد راه سواد آموزی و پیشرفت آموزشی کشور بویژه جامعه‌های روستائی و عشائری بود.

را انجام دهند با گذرانیدن یک دوره چهار ماهه آموزشی علاوه بر یادگیری شیوه‌ای تدریس به اندک سالان و بزرگ سالان، با فعالیتهای مربوط به کشاورزی، دامپروری، مبارزه با آفات زراعی و دامی، بهداشت و اقتصادی روستا و شیوه‌ی همکاری با روستائیان و آموزش‌های خود یاری آنان آشنا میشوند.

این افراد پس از موفقیت در آزمونهای پایان دوره به مدت هجده ماه به روستاها اعزام میشوند و از آنجا که جمعیت نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت ایران روستا نشین بوده و میزان بیسوادی در میان بزرگ سالان آنها، بویژه در روستاهای دور افتاده گاه از ۹۰ درصد هم تجاوز میکرد، اهمیت کار سپاهیان دانش، نمودار میشود.

پیش از تشکیل سپاه دانش، گسیل معلم به روستاهای دور افتاده کاری بس دشوار بود و سازمانهای آموزشی همواره مواجه با اشکال کمبود معلم بودند، لیکن ابتکار رهبرایران و استقبال ناسیونالیستی مردم برای تشکیل سپاه دانش، مشکل مذکور را حل کرد و با ایجاد دانشسرای عالی سپاه دانش گروههای لیسانسیه‌ی زن و مرد به سوی این خدمت ملی و اجتماعی جذب شدند.

صری نظر از قشر مردان که به این پیکار بزرگ با بی نصیبی از داشته‌های علمی پرداختند، گسیل زنان فارغ التحصیل به منظور خدمت در روستاهای ایرانزمین را میتوان نقطه عطفی در دیگرگونیهایی اجتماعی ایران به

شمار آورد. روی آورد بی نظیر روستا نشینان از زنان و دختران سپاهی موجب شد که در دوره‌های بعد به شمار آنان افزوده شود. به گونه‌ای که دهها هزار نفر از دختران و زنان دیپلمه، درفش پیکار بر ضد بیسوادی را در قلب روستاهای کشور بر افراشتند و شهرها و روستاها را غرق در نور دانستنها و توانستن‌ها ساختند...

رسولان سلامت

رسولان سلامت

تشکیل سپاه بهداشت با هدف گسترش بهداشت در تمامی گستره‌های کشور، یک پاسخ رسا به نیازهای جامعه‌ی روستائی پس از انقلاب شاه و ملت و همچنین یک روش انقلابی برای حل مشکلات مربوطه به تأمین بهداشت و درمان روستائیان کشور بود.

هر چند پیش از انقلاب نیز مراکز بهداشتی و درمانی دولتی و خیریه در سراسر کشور فعالیت داشتند، لیکن کارائی آنها به هیچوجه پاسخگوی نیاز فراوان روستاها و مناطق دور افتاده کشور نبود و با شرایط نوینی که انقلاب در روستاها به وجود آورده بود تناسب نداشت.

روستائی ایرانی همانگونه که بر اثر انقلاب با فضای زلال و متبلوری رویاروی روی شده بود و نمودهای زندگی گذشته را دیگرگون می یافت در مورد مسایل بهداشتی و درمانی نیز نیازهائی داشت که پیش از انقلاب به هیچگونه مطرح نبود، روستائی پیش از انقلاب حتی لزوم مراجعه به پزشک و مراکز درمانی را باور نداشت و دخالت سالمندان خانواده و رمالها معمولاً در اینگونه اقدامات فجایع تکان دهنده‌ای بیار می آورد، لیکن انقلاب نمی توانست، رخت دهد که روش‌های منسوخ گذشته حاکم بر سلامت گستره روستاها باشد و عادی‌ترین بیماریها نیز جان جامعه روستائی عصر انقلاب را به مخاطره بیاکنند.

بر این اساس بود که در بهمن‌ماه ۱۳۴۲ فرمان تشکیل

« توجه خاص به علم پزشکی و به اصول بهداری و پزشکی همواره یک وجه مشخص تمدن ایرانی بوده است. و یک سند تاریخی که اکنون بصورت کتیبه در سوزه واتیکان نگاه‌داری میشود. به نحو بارزی از این توجه حکایت میکنند. در این سند چنین نوشته شده است: شاهنشاه داریوش پادشاه مصر علیا و مصر سفلی، هنگامیکه من در دربار او به سر می‌بردم بمن امر فرمود که به مصر روم و در پایتخت آن مدرسه پزشکی بسازم. به مصر رفتم و چنان کردم که شاهنشاه فرموده بود. برای این دانشگاه کتاب و ادوات لازم فراهم کردم و جوانان را بدانجا خواندم و آنان را برای آموزش بدست استادان کاردان سپردم، زیرا شاهنشاه فایده پزشکی را بخوبی می‌دانست و میخواست از این راه جان بیماران مصری را نجات بخشد. »

سپاه بهداشت به‌عنوان هفتمین اصل انقلاب از جانب شاهنشاه صادرگشت. و از آن پس سپاه بهداشت از پزشکان، دندانپزشکان، داروسازان، لیسانسیه‌ها و دیپلمه‌های مشمول خدمت نظام تشکیل شد تا جوانان پس از دیدن دوره آموزش عملیات نظامی و دانستن‌های بهداشتی به مدت ۱۸ ماه در روستاها خدمت کنند.

سپاه طراوت آفرین

سپاه طراوت آفرین

با انجام اصلاحات ارضی لازم بود که دگرگونی ژرفی در روش کشاورزی بوجود آید. کشاورزی سی‌بایست با شیوه‌های نوین کشت و تولید آشنا شود و سطح تولید محصولات خود را افزایش دهد و این مسأله‌ای بود که به‌مراه طلیعه‌ی انقلاب آمده بود. بر این اساس تشکیل سپاه آبادانی و ترویج راه حلی بود که انقلاب برای رویارویی با مسایل کشاورزی ارائه کرد و نخستین گروه از سپاهیان ترویج و آبادانی پس از گذراندن دوره آموزشی برای انجام وظایف عظیمی که در قبال انقلاب بر عهده گرفته بودند رهسپار روستاها شدند.

اکنون سپاهیان ترویج و آبادانی که از میان جوانان لیسانسیه و دیپلمه به خدمت وظیفه اعزام می‌شوند وظیفه دارند بر اساس آموزش‌هایی که می‌گیرند کار هماهنگ ساختن روستاها را با شرایط نوین کشاورزی به انجام رسانند و اهم وظایف آنان عبارتست از: تهیه شناسنامه روستا برای روشن کردن چگونگی اوضاع و احوال طبیعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و کشاورزی— اجرای برنامه آموزش عملی از طریق ایجاد مزرعه و باغ نمونه— تلقیح داسها بر ضد بیماریهای داسی و اصلاح اصطبل‌ها— اجرای برنامه دفع آفات نباتی و استفاده از کودهای شیمیائی...

سپاه داد
۵۵

سپاه داد...

«سایل عادی یک روستائی چیست؟ مسلماً نه تعرفه بازرگانی است، نه ثبت علائم و اختراعات، نه دعوای تصفیه ورشکستگی. سایل مبتلا به او در درجه اول مربوط به مزرعه کوچک او یا اختلاف مالی که غالباً از قسمت یک گاو و یا گوسفند تجاوز نمی کند. البته این امر عمومیت ندارد و مخصوصاً در آینده با بالا رفتن سطح زندگی روستائیان، ممکن است دعوای سهمتری پیش آید ولی بهر حال اکثر سایل و مشکلات روستائیان در حال حاضر از همان نوعی است که گفته شده؛ در این صورت چطور می توان به چنین روستائی تحمیل کرد که برای احقاق حق خود درخواست و عرضحال قانونی بنویسد، به مواد و تبصره های قانون استناد کند، وکیل بگیرد، در مرحله ابتدائی به دادگاه بخش که در چند فرسنگی ده اوست برود، در مرحله استینافی راه دادگاه استان را در مرکز ایالت خود در پیش گیرد و بالاخره در مرحله ی تمیز رهسپار پایتخت مملکت شود»

شاهنشاه با این استدلال بی چند و چون طرح انقلابی تشکیل خانه های انصاف را پی ریزی فرمودند و نخستین خانه انصاف در قریه سپهر اصفهان بوجود آمد. اکنون دادرسان خانه انصاف نه از سوی دولت، بل از جانب اهالی روستا و با رأی خود آنان انتخاب میشوند و ضمن اینکه دادرسی در این خانه های

عدالت گستر رایگان می باشد، هیچ نوع هزینه ای به طرفهای دعوی تحمیل نمی شود و بدیهی است که خود دادرسان نیز از این بابت حقوق و دستمزدی دریافت نمی دارند.

دادرسی تابع تشریفات سنگین نیست و اعضاء خانه های داد، به هر ترتیبی که صلاح بدانند کار فراخواندن طرفهای دعوی و شنیدن به سخنان و دلایل آنان و شهود و انجام بازدیدهای محلی و کسب نظر کارشناس را انجام می دهند و حتی الامکان تلاش می کنند میان آنان صلح و سازش برقرار شود.

*

آهائی و مهر سزد

آبها ملی و سهار شدند...

یزدان کشور سرا از خشکسالی - و دروغ محفوظ بدارد
«داریوش کبیر»

*

بدلیل شرایط ویژه اقلیمی و طبیعت خشکی که ایران دارد، توسعه منابع آب و بدست آوردن و استخراج آبهای زیرزمینی، با توجه به امکانات ادوار گوناگون، همواره مورد توجه بانیان آبادانی سرزمین ما بوده است، به گونه ای که حفر قنات از ویژگیهای فرهنگ اقلیمی ایرانیان بشمار می رود و ایرانیان از سالهای دیرینه بعنوان معماران گسترش منابع آب مشهور میباشند.

بهره گیری از منابع آب کشور با توجه به افزایش جمعیت و گسترش اقتصادی و اجتماعی، اهمیت حیاتی در فردای ایران دارد. نمودهایی که انقلاب ایران همراه آورده، از جمله اصلاحات ارضی - ایجاد صنعت ذوب آهن و پتروشیمی و گسترش صنعت برق این ضرورت را تأکید می کند که آب، نه تنها برای مصارف کشاورزی و شهری، بل که برای صنایع گوناگون نیز مورد نیاز است. مضافاً از منابع آب ایران میتوان میلیونها کیلووات ساعت انرژی برق فراهم کرد و بر اساس این نیاز، هدفهای گسترش منابع آب که در قالب خطوط کلی و اصول انقلاب طرح ریزی شده عبارتست از:

- سهار کردن و ایجاد تأسیسات انتقال و توزیع آب
- اعمال تدریجی مدیریت دولتی در طرح برنامه ریزی و

ایجاد و بهره‌برداری منابع آب از طریق ملی کردن آن
 — اجرای سیاست گسترش در قطب‌های منابع آب و
 خاک، ایجاد هم‌آهنگی بین برنامه‌های آبیاری و
 کشاورزی به سوازات برنامه ملی کردن آب
 — جانشین ساختن سدهای مخزنی و سدهای انحرافی و
 چاههای عمیق مجهز به نیروی برق و انحراف آب و شبکه
 توزیع مدرن آبهای سطحی و زیرزمینی
 — در نظر گرفتن تدابیری که فاضل آب کارخانه‌ها اجزاء
 شود و به مقیاس قابل ملاحظه‌ای بمصرف برسد
 — ازدیاد باران از طریق حداکثر استفاده از ابرهای بارانزا
 — شیرین کردن آب شور دریا برای مصارف شهری و
 صنعتی

در اجرای این برنامه انقلابی تاکنون اقدامات
 دانسه‌داری در زمینه مطالعه آبهای زیرزمینی، حفر چاه و
 قنات، احداث دهها سد عظیم و نمونه و احداث شبکه‌های
 آبیاری انجام گردیده و مع‌هذا شاهنشاه بارها تأکید
 فرموده‌اند:

« کمال مطلوب اینست که گسترش منابع
 آب و انتقال آنها تا مجاورت روستاها به
 نحوی صورت گیرد که هر یک از افراد ملت
 چه برای کشاورزی چه برای مصارف
 شخصی به تناسب کار و نیازهایش از این
 ماده حیاتی که اساس زندگی است به نرخ
 عادلانه استفاده و بی‌جهت چیزی از آن به
 هدر نرفته باشد... »



... اما درباره آقای هویدا نخست‌وزیر ما - کسی که بعنوان «سرد اورکیده» شهرت دارد باید بگویم او کسی است که امروز از نظر من بهتر از هرکس دیگر میتواند وظایف نخست‌وزیر را انجام دهد. او باهوش و شجاع است و میتواند تصمیم بگیرد و ریسک کند و وقت سرا برای جزئیات کوچک نمیگیرد. از این گذشته او حتماً مورد علاقه من است زیرا او را نگاه داشته‌ام. «بنتقل از مصاحبه شاهنشاه با اولیویه وارن روزنامه نگار فرانسوی».

سیاهی ایران و گرگون شد

سیمای ایران دگرگون می‌شود

گرویدن مملکت به دروازه‌های صنعتی شدن که پس از درهم فرو ریختن بنیادهای فتودالسم مهم‌ترین ویژگی انقلاب بود، مسائل تازه‌ای را با خود به همراه آورد که از آن جمله گسترش شهرها و تمرکز جمعیت در مراکز صنعتی و گسترش خدمات شهری بود که مطلقاً تشابهی به زمان پیش از انقلاب نداشت.

ضرورت توجه به این مسائل و ایجاد نظارت مؤثر بر فعالیت‌های آبادانی و گسترش تأسیسات خدمات عمومی در شهرها و نوسازی سیمای شهر و روستا موجب شد که نوسازی کشور در تمامی نمودهای زندگی شهری و روستائی بعنوان اصل تازه‌ای از انقلاب توسط شاهنشاه عنوان شود.

به این ترتیب اجرای برنامه‌های نوسازی در سراسر کشور به موقع اجرا گذارده شد و این برنامه‌ها عبارت بودند از: خانه‌سازی- لوله‌کشی آب آشامیدنی- فاضلاب و حفر چاه- کشتارگاه- غسل‌خانه- بناهای حفاظتی، برق- اسفالت- تأسیسات ورزشی- مراکز درمانی- مراکز آموزشی- ساختمانهای دولتی- هتل- میهمانسرا- پلاژ- دانشگاهها و راه‌های فرعی...

این برنامه‌ها چهره‌ی کشور را ناگهان دگرگون کرد و موجِ نوسازی جدیدی در سراسر شهرها و روستاها به وجود آورد. با اینهمه رهبر انقلاب ایران خاطر نشان ساختند که آنچه تا کنون انجام گرفته از نظر معظم‌له مقدمه و طلوعه‌ای در برابر آنچه باید انجام بگیرد بیش نیست...

*

انقلاب اداری و آموزشی

انقلاب اداری و آموزشی
 «.... باید روح اتلاف وقت و به
 اصطلاح بوروکراسی در ادارات از بین برود
 و هر کارمند اداری بداند که وظیفه او در
 درجه اول سرعت در انجام مراجعات مردم و
 اجرای صحیح و بی غرضانه وظایف اداری و
 تسهیل گردش کارهای کشور است، زیرا
 همین مردمنده که از راه دادن مالیات، حقوق
 این کارمندان را تأمین می کنند. ادارات ما
 باید از روح بی تصمیمی و دفع الوقت و تشبث
 و توسل، پاک و منزه شوند و روح
 خدمتگزاری و شوق و علاقه ای که لازمه
 تحول اجتماعی امروز ایران است جایگزین
 آن شود.»

«شاهنشاه»

*

اگر در زمینه ای اجرای انقلاب اداری، اقداماتی
 نظیر تکیه ورزیدن به عدم تمرکز- انجام دگرگونیهای ژرف
 در سازمانهای دولتی- افزایش ساعات کار- کاهش
 تعطیلات و تجدید سازمان ادارات، بدلیل گسترش و تنوع
 این مسایل و جنبه های بنیادی این اقدامات، به مدت زمان
 بیشتری نیاز دارد. در زمینه انقلاب آموزشی، آمار و ارقام
 بهترین گواه بر این است که اصل دوازدهم انقلاب تا چه
 اندازه پیروزمند بوده است.

با اجرای دستور عمل‌های کنفرانس‌های ارزشیابی انقلاب آموزشی، شمار دانشجویان در سراسر کشور در سالی که گذشت به ۱۳۵۳۵۴ نفر رسید و طی همین زمان بویژه در دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی دولتی اقدامات متعددی در جهت ارتقاء کیفیت آموزش صورت گرفته که از آن جمله افزایش انتشارات علمی و گسترش طرحهای تحقیقاتی و تقویت هیاتهای آموزشی است.

همچنین در مورد ارتقاء کیفیت آموزش و وارد ساختن دگرگونیهای مطلوب در آن، عوامل و برنامه‌های زیر مورد توجه قرار گرفته است:

- جهت‌گیری تخصصی دانشگاهها براساس شرایط محیط هر دانشگاه
- منطقه‌ای کردن آموزش عالی با توجه به نیازها و شرایط هر منطقه
- ملزم ساختن کادر آموزشی به تحقیق و درهم آمیختن آموزش با پژوهش
- بازآموزی علمی اعضاء هیات‌های علمی دانشگاهها و مؤسسات آموزشی
- ارتقاء کیفیت کادر آموزشی و ایجاد ارزشیابی در این کادر
- تکیه بر آموزش زبان فارسی و آشنا ساختن دانشجویان با داده‌ها و مانده‌های فرهنگی و علمی
- مرتبط کردن آموزش عالی با تمامی بخشهای اقتصادی

و اجتماعی

— تکیه بر آموزش چند جانبه‌ای و بین رشته‌ای و ایجاد گروه‌های آموزشی در سطح دانشگاه‌ها بمنظور افزایش بازدهی کادر آموزشی

*

بر این اساس تغذیه رایگان دانش‌آموزان سراسر کشور نیز از آغاز سال ۱۳۵۳ به موقع اجرا گذاشته شد و برای هر دانش‌آموز روزانه ۱۲ ریال سهمیه تعیین شد و بالغ بر چهار میلیون دانش‌آموز از دوره آمادگی تا پایان دوره راهنمایی تحصیلی زیر پوشش تغذیه رایگان قرار گرفتند و این تغذیه عبارتست از استفاده از انواع بیسکویت- نان ماشینی- شیر- انواع سیوه و خشکبار...

*

انقلاب ایران در امور آموزشی بمنظور ساختن جامعه متحول، دگرگونی بزرگی بوجود آورده و درخشان‌ترین نشان آن ورود روزافزون جوانان به دانشگاه‌هاست و ما هر روز ناظر آنیم که جوانان شهروند و روستائی با غرور در کنکور سرتاسری شرکت کرده و به دانشگاه‌ها راه می‌یابند. در این مورد سیاست آموزش عالی، پیروی از دستوریست که شاهنشاه در یکی از کنفرانسهای ارزشیابی فرمودند:

«در انقلاب آموزشی ایران که
بخاطر شکوفان کردن استعداد‌های همه
جوانان کشور انجام میگیرد هیچ فرد با
استعدادی نباید به جهت نداشتن امکانات
مالی از ادامه تحصیل در سطح آموزش
عالی محروم ماند...»

*



شاهنشاه و شهبانو در اندک‌ترین فرصت‌هائی که پس از پرداختن به رهبری ایرانزمین، فراغتی حاصل می‌شود درگرمترین فضای خانوادگی ایران گرد می‌آیند و با دیدار اعضاء خاندان سلطنت و نظارت بر آموزش و پرورش فرزندان والای خویش - اجاق همیشه ششعل محبت و صمیمیت خانوادگی را گرمی و فروغ بیشتری می‌بخشند.

گسترش مالکیت و احداثی صنعتی و تولیدی

گسترش مالکیت واحدهای صنعتی و تولیدی

اصل سیزدهم انقلاب شاه و ملت که توسعه مالکیت صنعتی و سهیم شدن کارگران را در سهام کارخانه‌ها پی‌ریزی کرد، نقطه‌ی عطفی بر تحولات صنعتی کشور و ممتاز بودن کارگران سهیم ماست.

امروز کارگر ایرانی با محیط کار خود بیگانه نیست و با توانی تازه و ثمربخش فعالیت می‌کند، زیرا دریافته است که او بخشی از کارخانه‌ایست که در آن کار می‌کند و از همین رو باید این کارخانه را روز بروز توانمندتر و گسترده‌تر سازد.

سپردن ۴۹ درصد از سهام کارخانه‌ها به کارگران ایرانی و همچنین سهیم شدن آنها در درآمد ملی، قیمت‌گذارهای نادرست و غیرعادلانه اجناس را قهراً از میان بر میدارد، زیرا تولیدکننده رویاروی مصرف‌کننده قرار ندارد و این خود تولیدکننده است که باید اجناس ساخته شده توسط خود را به مصرف برساند و از همین رو تمامی امور مربوط به قیمت‌گذاریها و توزیع کالاها به نحو منطقی و عادلانه‌ای تحقق خواهد پذیرفت.

از سوی دیگر صنایع کوچک که تاکنون توانایی رقابت با مجتمع‌های صنعتی را نداشتند با اجرای اصل گسترش مالکیت واحدهای تولیدی این امکان را می‌یابند که فعالیت‌های سازنده‌ای را آغاز کنند و بدیهی است که با توسعه صنایع تازه، با هر گونه بیکاری و تورم

نیز بیکار خواهد شد.
 یکی دیگر از آثار ثمربخش گسترش مالکیت‌های
 صنعتی، خرید سهام کارخانه‌ها بوسیله کشاورزان است و
 این امر موجب میشود که شرکت در فعالیتهای صنعتی
 بصورت وظیفه‌ای سلی و سیمنی در آید و سهمتر از همه
 اینکه از مهاجرت کشاورزان به شهرها جلوگیری بعمل
 خواهد آمد، زیرا صنایع کوچک و بزرگ در تماسی نقاط
 مملکت گسترش خواهند یافت.

*

«فکر می‌کنم یکی از عمیق‌ترین مواد انقلاب
 ایران همین اصل سیزدهم است و فکر می‌کنم ما در این
 قسمت خیلی پیشرفته باشیم. این باعث خواهد شد که
 سرمایه‌گذاری در صنایع ایران جنبه سالمی داشته باشد و
 فقط چند سرمایه‌دار در آن شرکت نکنند، بلکه کارگران و
 زحمتکشان این مملکت در این نوع سرمایه‌گذاریها سهمیم
 و شریک باشند.»
 «شاهنشاه»

سکار با کرا فروشی

پیکار با گرانفروشی

هنگامی که شاهنشاه ندای ثبیت با قیمت‌ها و ضرورت پیکار با گرانفروشی را در دادند، دگرگونی ژرفی در تمامی سطوح اقتصادی کشور به وقوع پیوست و این دگرگونی با روی آورد مردم مواجه گشت و مردم با دریافت این واقعیت که پیکار با گرانفروشی از یک الزام محض مایه میگیرد تمامی توان خود را در خدمت کردن به این جنبش به کار گرفتند.

از نخستین روز اعلام این بسیج علیه یک موج نامردمی و آزمندی، تمامی قدرتمهای دولتی و نیروهای مردمی به پیکار با احتیاج سوداگران بیگانه با حقوق مردم پرداختند و نخستین فهرست نرخهای جدید که هزارها قلم از اقلام کالاهای مورد نیاز عموم را شامل می‌گشت از سوی مرکز بررسی قیمت‌ها اعلام شد.

با پایان گرفتن مهلت چند ماهه‌ای که شاهنشاه امر فرمودند و خواستار سرکوبی گرانفروشان شده بودند، نخست وزیر گزارش اقداماتی که در امر مبارزه با گرانفروشی و مهار قیمت‌ها انجام شده بود به شرف‌عرض شاهنشاه رساند و معظم‌له مقرر فرمودند مهلت مذکور یکماه دیگر تمدید شود.

در این احوال بود که ستاد مبارزه با گرانفروشی حزب رستاخیز ملت ایران تضح گرفت و این ستاد با

همکاری دانشجویان دانشگاهها که بالغ بر هفت هزار نفر میشدند کار پیکار با گرانفروشان را دنبال کرد.

اعضاء گروههای ویژه مبارزه با گرانفروشی و گروههای ضربت ستاد برابر برنامه طرح تهیه شده علاوه بر کنترل نرخها و تسلیم گرانفروشان به دادگاههای ویژه کیفر گرانفروشان که بطور سیار انجام وظیفه میکردند با فروشندگان و مصرف کنندگان نیز در تماس دائم بودند. بعلاوه ستاد با احتصاص و اعلام چند شماره تلفن شکایات تلفنی مردم را نیز می پذیرفت و پس از رسیدگی به این شکایات، پرونده گرانفروشان را تسلیم دادگاه میکرد. به سوازات اقدامات ستاد مبارزه با گرانفروشی، وزارت بازرگانی نیز هیأت هائی به منظور بررسی برنامه های مبارزه با گرانفروشی به مراکز استانها و شهرستانهای مختلف اعزام کرد و نیز مرکز بررسی قیمت ها مرتبا نسبت به تعیین و اعلام قیمت هزاران کالا اقدام کرد.

بطور کلی میتوان اقدامات مهم ستاد مبارزه با گرانفروشی حزب رستاخیز ملت ایران را در اجرای برنامه مبارزه با گرانفروشی و اجرای دقیق اصل چهاردهم به شرح زیر اعلام کرد:

- بررسی در زمینه بهره گیری از همه امکانات و برقراری ارتباط با سازمانهای مسئول برای هماهنگی فعالیتها
- بسیج جامعه و جلب مشارکت هر چه بیشتر مردم و تجهیز بیش از هفت هزار نفر دانشجو برای نظارت مستقیم

— تشکیل کمیته‌های مختلف برای بررسی مقررات و تهیه طرح لایحه نظارت بر قیمت‌ها و ستاد مبارزه با گرانفروشی — تنظیم سیاستها و خط‌مشی دولت در اجرای امر مبارزه با گرانفروشی و نظارت بر قیمتها.

— تأمین و توزیع سریع کالاها مورد نیاز عمومی به‌منظور جلوگیری از کمبود عرضه و نظارت مستمر بر آن — برقراری تماس دائمی با صادرکنندگان و واردکنندگان به‌منظور تنظیم بازار و نظارت بر کلیه فعالیتهای بازرگانی.

*

امور و اسباب انش

«نظر به علاقه‌ای که نسبت به تأمین وسایل رفاه و پیشرفت و سعادت فرزندان این کشور داریم و معتقدیم که نوباوگان و نوجوانان امروز در دوران تمدن بزرگ وظیفه خطیری برای سازندگی این سرزمین بعهدہ خواهند گرفت. اکنون که امکانات از هر جهت فراهم است به موجب این فرمان مقرر می‌داریم که دولت پیش‌بینی‌های لازم برای تحقق یافتن اقدامات زیر بعمل آورد، بطوریکه از آغاز سال تحصیلی آینده به مرحله اجرا درآید.

— دولت و وسایل تحصیلی رایگان کلیه کودکان و دانش‌آموزان سملکت را از کودکستان تا آخر دوره راهنمایی تحصیلی فراهم سازد و ضوابط و آئین نامه‌های لازم را تهیه کند و به تصویب برساند، بدیهی است بموجب این ضوابط دانش‌آموزی که بطور مکرر سرود شود یا استعداد ادامه تحصیل نداشته باشد نخواهد توانست از این کمک استفاده کند. برای اجرای این امر دولت میتواند از طریق خرید مدارس ابتدائی و راهنمایی غیردولتی و یا با پرداخت حق تحصیل دانش‌آموزان طبق برنامه مصوب وزارت آموزش و پرورش به مدارس غیردولتی برابر مقررات خاصی اقدام نماید.

۲— دولت و وزارت آموزش و پرورش با همکاری مؤسسات ذی ربط ترتیبی بدهند که از اول سال تحصیلی آینده به

هریک از کودکان و دانش آموزان مدارس سراسر کشور چه دولتی و چه غیر دولتی از کودکان کستان تا آخر دوره راهنمایی تحصیلی هر روز صبح نیم لیتر شیر و یا ماده غذایی مشابه که از نظر تأمین پروتئین جانشین آن باشد و یک قطعه نان شیرینی بطور رایگان داده شود.

— برای اینکه از مطالعات و اطلاعات بهترین معلمان در تمام مدارس کشور جهت تدریس استفاده شود وزارت آموزش و پرورش ماموریت دارد که در اسرع وقت طرح تدریس از طریق تلویزیون ماهواره‌ای و همچنین نصب تلویزیون کاست در کلیه مدارس کشور را پیاده کند.

*

و به این ترتیب فرمان تحصیلات رایگان از سوی شاهنشاه آریاسهر برای آنکه فرزندان این سرزمین با اعتماد و اطمینان کامل به استقبال زندگی آینده خود بروند و سملکت نیز برای وصول به تمدن بزرگ از نیروی انسانی کامل و کار آزموده بر خوردار باشد، صادر شد.

حمایت از مادران باردار و کودکان شیرخوار

برای تشریح این اصل درخشان از انقلاب، نقل فرمان تابناک اصل شانزدهم از هر جهت سبب منظور و مراد این کتاب است: شاهنشاه میفرماید:

«نظر به اینکه در شرایط گسترش و پیشرفت برنامه‌های توسعه اقتصادی کشور و ورود به دوران تمدن بزرگ تأمین سلامت زنان باردار از لحاظ تولد تا سن دو سالگی که مرحله تکامل یافته‌های مغزی هر انسانی است از اهمیت و اولویت خاصی برخوردار است از وظایف مسئولیت‌های وجدانی و ملی جامعه و هر خانواده ایرانی است، بموجب این فرمان مقرر می‌داریم که دولت از طریق حزب رستاخیز ملت ایران - انجمن‌های خانه و مدرسه و وسایل ارتباط تنظیم خانواده محدود نگاهداشتن تعداد فرزندان و همچنین از نظر توجه به بهداشت و تغذیه کودکان شیرخوار بمنظور جلوگیری از عقب افتادگی آنان را تشریح نماید.

پس از این اقدامات هرگاه در خانواده‌هایی نارسائی و ناتوانی در فراهم ساختن موجبات پرورش جسمی و روانی و تغذیه کودکان تا سن دو سالگی و همچنین مادران آنان در مرحله قبل از تولد نوزاد مشاهده شود وظیفه دولت است که با تدوین ضوابط و مقررات لازم از حمایت کند و این مسئولیت را بعهده بگیرد. نظر به اهمیتی که برای تأمین این منظور قابل هستیم، اصل حمایت دولت از مادران باردار و همچنین کودکان شیرخوار تا سن دو سالگی را در مورد خانواده‌هایی که

نیاز آنان محرز گردد بعنوان اصل شانزدهم انقلاب شاه و
ملت اعلام و مقرر میداریم که حزب رستاخیز ملت ایران
نیز در تدوین فلسفه آن اقدام نماید.»

*

بیمه همگانی و تأمین دوران بازگشتی

بیمه همگانی و تأمین دوران باز نشستگی

شاهنشاه در جلسه شورای عالی تندرستی تأکید فرمودند که از طریق و سایل ارتباط جمعی و با مشارکت حزب رستاخیز ملت ایران، انجمن خانه و مدرسه و سایر وسایل و امکانات، بمردم آموزش لازم در جهت استفاده صحیح از مواد غذایی داده شود و برنامه تنظیم خانواده از حیث آنکه هر خانواده چه تعدادی فرزند باید داشته باشد تا بتواند از عمده تربیت و تغذیه آنها بر آید بموقع اجرا گذاشته شود..

شاهنشاه همچنین در این جلسه پیرامون اصل هفدهم انقلاب فرمودند: با اجرای بیمه همگانی و قانون تأمین اجتماعی افرادی که زیر پوشش بیمه‌های مختلف قرار نمیگیرند، مانند روستائیان که به سن از کار افتادگی رسیده‌اند و یا کسانی که در دستگاههای دولتی و یا بخش خصوصی خدمت می‌کنند باید بیمه همگانی آنان از طریق دولت تأمین شود.

چلوه ای از مردم دوستی و وطن پرستی



یک چهره ملی - یک سیمای جهانی - بانوی بزرگ شرق -
برای تمامی کودکان و اطفال سرزمین ما یک مادرگرانقدر - برای
ملت ایران یک شاهبانوی دلسوز و فداکار و برای تمامی درماندگان
و گرسنگان و آسیب دیدگان جهان یک صلابت انسانی و ندای
پرشکوه روحانی ... اینست تصویر حماسی شهبانوی ایران در
ربع دوم پنجاهه پهلوی ...

جلوه‌ای از مردم‌دوستی و وطن‌پرستی

تمامی امتیازات و ارزشمندی که جامعه زن ایرانی میتواند داشته باشد و تمامی حقوقی که او مستوجب داشتن آنهاست، در سیمای یک سمبل، یک بانوی نمونه و ناسیونالیست جلوه‌گر شد و سرانجام یک زن ایرانی در حساس‌ترین مقامی که زینده‌ی اوست، اداره بسیاری از امور را عهده‌دار شد و به تمامی جهان نشان داد که در شرق چگونه ممکن است شاهبانویی ممتاز، دیهیم انسان‌دوستی و مردمی را بر سر نهد و از ستایش جهانیان برخوردار شود.

تجلی عشق به سرزمین دیرینه سال ایران و عشق به توده‌های ملی‌گرای این سرزمین در سیمای شهبانوی ایران نمود یافت و او را که مادر گرامی ۴ فرزند دلارا و والاست سرپرستی بالغ بر بیست و پنج مؤسسه و مرکز خیریه و عام‌المنفعه را بر عهده گرفت و برای رسیدگی به خواست روستائی و شهبوند و کارگر و کشاورز و قشرهای دیگر، لحظه‌ای درنگ و سکون را بر خود روا نداشتند و تصویرساز انسان ممتازی گشته‌اند که مظهر تمامی جلوه‌های مردم‌دوستی و پویائی بخاطر اعتلای زادبوم خویش است...

شهبانو در گذار سالهائی که نقش بزرگ و راستین بانوی نخست ایران را ایفا می‌کنند، نشان داده‌اند که چگونه میتوان هم در زمینه همسری و هم مادری

چهره‌ای نمونه بود و از دیگر سو، «وطن» را عاشقانه دوست داشت و در راه «هموطن» آسودگی را بر خود حرام کرد.

این استغنا، این وارستگی، این به دیگران اندیشتن آنچنان تابناک است که شعاع آن تمامی گستره‌های گیتی را فرا گرفته و موجب شده است بسیاری از زنان طراز اول اقمار جهان آرزو کنند که چونان شهبانوی ایران باشند و تلاش کنند که سایه‌گونه، گام بر جای گام شهبانوی ایران نهند.

شهبانوی ما نه تنها به زنان ایرانی، بل به تمامی زنان پیشرو جهان نشان داده‌اند که چگونه اندیشیدن در نیمه‌ی دوم عصر بیستم، در تمامی شوون انسانی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی، یک سیمای برتر و مؤثرتر بود و با فداکاری در راه اعتلای حقوق بشری و تأمین رفاه قشرهای مردمی، از عالیترین جلوه‌های احترام و ستایش ملی، منطقه‌ای و جهانی برخوردار گردید.

اسرو زن ایرانی، شهبانوی خویش را بعنوان الگوی مجسم وطن پرستی و مردمدوستی مورد ستایش و تقلید قرار میدهد و می‌کوشد که دوشادوش مردان هموطنش راه گرویدن به چشم‌انداز غنی‌ترین تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را هر چه سریعتر و صمیمانه‌تر طی کنند و ممتازترین حقوق ملی و انسانی را فراچنگ آورد.



علیاحضرت شهبانو در بازدیدهایی که از مراکز خیریه و مهدکودکها میفرمایند هرچاکه با کودکان این مراکز مواجه میشوند، نهایت مرحمت و عنایات خویش را نسبت به این کودکان نیازمند به محبت ایثار میفرمایند.

... وسده‌های ملی‌گرایی



کمتر مورد و موضوع سیاسی - اجتماعی و فرهنگی است که شهبانوی گرامی ما نظارت پیوسته‌ی خود را نسبت به آنها سرعی نفرمایند و بر این اساس هرگاه که مقامات بلندپایه‌ی کشور در پیشواها و بدرقه‌ها افتخار حضور می‌یابند، از نظریات ارزشمند و آگاهانه معظم‌لها پیرامون مسایل جاری کشور آگاهی می‌یابند و این ارشادها امکان خدمات برجسته‌تر مقامات مملکت را فراهم می‌سازد.

علی‌احضرت شهبانوی ما در فصول گوناگون سال بعنوان یک سنت ملی و سیهنی به نقاط دور یا نزدیک کشور سفر میکنند و از نزدیک با نیازهای مردمی که سخت شیفته‌ی کرامت بی‌دریغ شهبانو میباشند آشنا میشوند. در این بازدیدها همواره گروهی از مقامات طراز اول مملکت، شهبانوی محبوب ما را در اجرای این مهم مملکتی همراهی مینمایند و در التزام معظم‌لها برای جرای هرچه سریعتر برنامه‌های عام‌المنفعه اقدامات لازم را معمول میدارند.

چلوه نامی دیگر سیر و سوتی

... و این آغاز فصل دیگری است از تاریخ تحولات و تطورات حیاتی یک کشور که به نقطه‌ی عطف دگرگونیمهای زندگی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی خود رسیده است. تا اینجا موسم جهش‌ها بود و برخاستن‌ها و از میان برداشتن آثار شوم ادوار عقب‌ماندگی و واپسینه‌نگری... لیکن از امروز حرکت ما بسوی روزنه‌ها و دریچه‌های تکامل خواهد بود تا در جهان معاصر، مکان و مقامی را که شایسته‌ی ماست احراز نمائیم.

امروز در پناه ثبات و استیثی که داریم، بفرمان فرمانده بزرگ خویش در یک حزب فراگیر و واحدگرد آمده‌ایم و در کانونمهایی که داریم، ناسیونالیسم را با دموکراسی ویژه‌ی ایرانی پیوند داده‌ایم تا با تبادل اندیشه‌ها، سدها را از میان برداریم و راه رسیدن به چشم‌انداز تابناک آینده را هموارتر سازیم.

در حزب رستاخیز ملت ایران که در قیاس با سایر حزبهای گیتی از ویژگی نموداری برخوردار است، تضادهای فکری و عقیدتی از عرصه‌ی بروز و نمود در داخل حزب برخوردارند و هدف اینست که بجای هرگونه تعارض و جنبه‌گرایی، نوعی تفاهم بر اثر این برخوردهای عقیدتی بوجود آید و در خدمت آرمانهای حزبی و ملی به کار گرفته شود.

بدین ترتیب دموکراسی در یک شعاع معین و در داخل و در خدمت حزب به بالاترین نقطه‌ی نمود و بروز خود میرسد و هماهنگ با اسواج ملی‌گرایی که در فضای



کانونها جاریست ، برای حل و فصل مشکلات و ارائه طرق گوناگون مورد بهره‌برداری قرار میگیرد.

... در جوار منشور انقلاب که شقوق و شوون

گوناگون اجتماعی را دربرمیگیرد، سازمانها و ارکانهای سهمی در گوشه و کنار کشور به فعالیت مشغولند که هر یک از آنها وظیفه خدمتگزاری به دهها و شاید صدها هزار نفر از هموطنان ما را بر عهده گرفته‌اند و در طول سالهایی که از آغاز کار آنها میگذرد منشاء خدمات ارزنده و شایسته‌ای بوده‌اند.

سازمانهای عام‌المنفعه

یکی از متبرکترین شخصیت‌های گرانمایه‌ی ملی در جهت بنیانگذاری سازمانهای عام‌المنفعه علیاحضرت ملکه پهلوی میباشند که تا کنون به امر ایشان دهها بنیاد بزرگ نیکوکاری در سراسر کشور در راه خدمت به تمامی گروههای نیازمند بوجود آمده‌است

علیا حضرت ملکه پهلوی همواره در انجام کار خیرگام برداشته‌اند و بخش عمده اوقات خویش را صرف خدمات اجتماعی ارزنده کرده‌اند. کما اینکه نخستین رئیس جمعیت شیرو خورشید سرخ ایران بوده‌اند و فرزندانشان ایشان را نیز با همین ویژگی‌ها بار آورده‌اند.

ایشان سبالغ هنگفتی از ثروت شخصی خود را در راه امور خیریه و عام‌المنفعه به مصرف رسانده‌اند. تأسیس بنیاد ملکه پهلوی - بیمارستان شاهپورعلیرضا پهلوی در شاهدشت و تکمیل و تجهیز مرتب آن - ایجاد مرکز مطالعات و بیمارستان قلب و عروق که تصدیق و تأیید عموم صاحب نظران در نوع خود بی نظیر است، نشانه‌ای از خدمات ثمربخش علیا حضرت ملکه پهلوی است.

علیاحضرت ملکه پهلوی در سال جاری نیز بعنوان والاترین مادر پنجاهسال شاهنشاهی پهلوی از سوی گروههای مختلف مردم ایران برگزیده شدند و به همین مناسبت طی پیامی به تمامی مادران ایرانی فرمودند: «پیام من به مادران این است که در این

روزگار که کشور به فرماندهی شاهنشاه آریامهر به سرعت و با بهره‌وری از همه نیروهای خود در راه ترقی و تعالی هرچه بیشتر است، وظیفه خود را در مقام یک ایرانی وطن‌خواه - یک بانوی خانه‌دار - یک مادر و یک همسر، هرچه بهتر به انجام رسانند. خانه را بصورت یک کانون گرم و محل شکفتن احساسات بشردوستانه و نیکوکارانه و دلپذیر درآورند. در تربیت فرزندان خود، فرزندان که شایسته عصر رستاخیز باشند، کوشش فراوان بکار برند. اینک که بر اثر توجهات دوندل شاهنشاهی ایران، به حقوق خود رسیده‌اند، قدر آنرا بدانند و تکالیفشان را که زاده حقوق بدست آمده است، بدون تزلزل و کم‌وکاست بعمل آورند. فرزندان‌شان را افرادی سیمین پرست، شاه‌دوست، پای‌بند به شعائر مذهبی و خدمتگزارشاه و ملت بارآورند و در این کوشش‌ها و خدمات، تا آنجا که مقدور و برآزنده نام‌مادراست از خود فداکاری و از خودگذشتگی نشان دهند.»



همچنین جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران که رهبری آنرا والا حضرت شاهدخت شمس پهلوی برعهده دارند، چه در زمان وقوع سوانح طبیعی و چه در مواقع دیگر، دهها هزار نفر از بیماران و معلولان و نیازمندان را زیر پوشش حمایت خود قرار داده و میدهد.



یکی دیگر از سازمانهای عام‌المنفعه سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی است که هدایت آنرا والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی برعهده دارند و تاکنون از طریق اجرای برنامه‌های گوناگون ملی، صدها درمانگاه و بیمارستان و مدرسه و مهد کودک و خیریه در سراسر کشور ایجاد کرده است...

* سر پرستی اسور ورزشی کشور نیز بر عهده
والاحضرت سپرده شده و امروز ورزش در کشور ما بصورت
پدیده‌ای در آمده است که کلیه سطوح و گروه‌های مردم
را در بر میگیرد و به نیروی همین سر پرستی است که
امروز ورزش حتی در مدارس نیز همگانی شده و بالغ بر
هفت میلیون کودک و نوجوان ایرانی هر باعداد در
خانه‌های دانش اندوزی خویش حرکات ورزشی را انجام
میدهند.

هدف ورزش امروز ایران اینست که به عمق و
کیفیت آن بیش از کمیت و قهرمان پروری توجه نشان
دهد و با اینهمه ملاحظه می‌کنیم که ایران علی رغم
جمعیت اندک خویش در قیاس با کشورهای پر جمعیت،
در اکثر مبارزات ورزشی دارای قهرمانان بنام و افتخار
آفرینی است که نوای دلنشین سرود شاهنشاهی ایران را
در فضای تمامی گیتی گسترده می‌سازند و پرچم سه رنگ
ایران را در برابر چشمان صدها میلیون بیننده‌ی تلویزیونی
به اهتزاز در می‌آورند.

عمر و اعتبار و ایمان و رادردی این دلیران
— طولانی و همیشگی و پردوام باد باد.



ارتش شاهنشاهی ایران

... وسده‌های ملی گرائی

در این میان ارتش شاهنشاهی بعنوان بزرگترین رکن نگهدارنده میراث‌های ملی و حافظ و حراست کننده‌ی دستاوردهای انقلابی امروز، توانسته است با کارائی و قدرت خارق‌العاده خود در خدمت به ناسیونالیسم ایران بزرگترین توفیق‌ها را بدست آورد و نه تنها در منطقه، بل که در جهان بعنوان بک ارتش مقتدر که در خدمت صلح و سازندگی و امنیت منطقه است از احترام خاصی برخوردار باشد.

ارتش شاهنشاهی در زمینه خدمات ملی و مردمی نیز بصورت یک ارتش نمونه متجلی شده است و در زمان وقوع سیل و زلزله نخستین کسانی که به نجات نیازمندان و خسارت دیده‌گان میشتابند، افراد نیروهای مسلح شاهنشاهی میباشند و این در کنار مردم و برای مردم بودن خصیصه است که تنها در ارتش شاهنشاهی ایران میتوان جستجو کرد.

این ارتش توانسته است پاکسازی منطقه را از تروریسم بین المللی با کمال موفقیت عمده دار شود و شاهراه خلیج فارس و تنگه‌ی هرمز را از دستیابی عناصر مزدور و پرخاشجو که در خدمت امپریالیسم سرخ و سیاهند بدور نگاهدارد تا ایران و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس بتوانند با آسودگی خیال محمولات نفتی و غیر نفتی خود را روانه‌ی آبهای بین المللی کنند و از سوی دیگر در پناه صلح و امنیت پیشرفتهای عمرانی و صنعتی خود را دنبال نمایند.

وظیفه خطیر بازرسی ارکانهای ارتش شاهنشاهی را، شاهنشاه آریامهر به برادر والای خویش والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی سپرده‌اند تا با پشتوانه‌ی آگاهی‌های نظامی وسیعی که دارند، تمامی سطوح ارتش را مورد نظارت دقیق و مستمر خود قرار دهند و نقائص احتمالی را در بخش‌هایی از آن به نیروی آگاهی و نظارت خویش سرتفع سازند.



ارتشبد عظیمی
وزیر جنگ



ارتشبد ازহারی
رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران

*انقلاب شاه و ملت بدلیل خصیصه‌ی بومی و مردمی خویش مصلحت ندانسته است که چرخهای انقلاب را مردمی بیمار و آزرده و گرفتار انواع مخاطرات جسمی و اقلیمی به حرکت در آورند و از همین رو توجه به سلامت محیط زیست بعنوان یکی از هدفهای انقلاب شناخته شد تا با اجرای آن از فضائی زلال و متبلور و سالم بر خوردار شویم و مردمی داشته باشیم که در محیطی سلامت بار نفس می کشند و زندگیشان از خطر هر گونه آلودگی و صداهاى ناهنجار و مسمومیت های اقلیمی در امان است...

بر این اساس شاهنشاه به برادر اندیشمند و والای خود والاحضرت شاهپور عبدالرضا پهلوی فرمان دادند که علاوه بر وظایف مملکتی دیگر سر پرستی سازمان حفاظت محیط زیست را نیز عهده دار شوند و اینگونه است که سازمان مذکور تا کنون توانسته است در زمینه پاکسازی محیط زیست قوانین مترقیانه‌ای را از تصویب مجلسین بگذراند و این قوانین را یکی بعد از دیگری به موقع اجرا بگذارد.





سپهبد یزدان پناه



ارتشبد فردوست

رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی

سازمان بازرسی شاهنشاهی نیز که بعنوان چشم و گوش شاهنشاه در خدمت به کنترل روند انقلاب کشور و نظارت بر امور مملکتی انجام وظیفه می‌کند و تیمسار ارتشبد فردوست بعنوان یکی از ارزنده‌ترین خدمتگزاران شاهنشاه رهبری آنرا بر عهده دارد، تا کنون توانسته است روح تازه‌ای بر کالبد ارکانهای اداری و مملکتی بدمد و بسیاری از عناصر کم‌کار—سودجو و ناآگاه از ضروریات انقلابی را از حریم سازمانهای کشور طرد سازد. شخصیت قبلی و سرپرست پیشین نیز (مرحوم سپهبد یزدان پناه) بعنوان نخستین سرپرست بازرسی شاهنشاهی منشاء خدمات ارزنده‌ای در سازمان مذکور بود و این سازمان را از نیروی مدیریت و هدایت بایسته‌ای برخوردار ساخت که یاد و خاطره‌اش برای تمامی وطن پرستان و خدمتگزاران شاهنشاه ابدی و پایدار خواهد ماند.

تداوم شتاب امیرالغلاب

تداوم روند شتاب آمیز انقلاب

روند پر شتاب انقلاب با تمامی نهادهای انسانی و اجتماعی، حکم میکرد که هر گاه بخشی از سازمانهای مملکتی دچار رکود یا سستی و یا اسراف و تبذیر شوند از سوی یک مرجع والا اعمالشان مورد نظارت قرار گیرد و چراغ سرخی که روشن میشود، هشدار دهد که باید بلافاصله جلو رکودها و لغزشها را گرفت و به حرکت چرخهای انقلاب، جهش و سرعتی بیشتر داد.

بر این اساس بود که در نیمه دوم پنجاهمین سال شاهنشاهی پهلوی شاهنشاه فرمان دادند که علل ناتمام ماندن طرحهای عمرانی بموقع رسیدگی گذارده شود و چکیده‌ی فرمان ملوکانه چنین بود که:

— از هر گونه ضایعات محصولات کشاورزی جلوگیری شود

- جلوگیری از ضایعات در صنایع
- جلوگیری از توقف غیر معقول کشتی‌ها در بنادر
- رسیدگی به علت نا تمام ماندن طرحها
- رفع نا رسائی‌های تعاونی‌های روستائی و

مصرف

- بر طرف کردن نقائص بیمه‌های درمانی و

بیمه‌های گوناگون

- برچیدن تنگناهای مربوط به خاموشی‌های

متناوب

— رسیدگی به مواردی که لزوماً پیش می‌آید.
 بدین منظور کمیسیونی مرکب از نمایندگان وزارتخانه‌ها— حزب رستاخیز ملت ایران و بخش خصوصی در دفتر مخصوص شاهنشاه آغاز به کار کرد و دولت از تاریخ ابلاغ دستخط ملوکانه حداکثر مدت دو ماه به وزارتخانه‌ها و سازمانهای ذی ربط فرصت داد که طرحهای زمان بندی شده مربوط به وظایف خود را تهیه کنند و از طریق نخست وزیر برای طرح در کمیسیون به دفتر مخصوص شاهنشاهی که ریاست آنرا نصرت‌الله معینیان بر عهده دارد ارسال دارند. کمیسیون شاهنشاهی بلافاصله جلسات خود را در دفتر مخصوص شاهنشاهی تشکیل داد و برنامه کار خود را به منظور ایجاد کمیته‌های نظارت و بازرسی تدوین کرد و اجرای طرحها را در زمان مقرر زیر نظر گرفت و بطور مرتب گزارش پیشرفت کار را از طریق دفتر مخصوص به نظر شاهنشاه رسانید



نصرت‌الله معینیان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

گنجینه شماره ایرانی

یک ضرورت تاریخی دیگر ایجاب میکرد که پیشینه و حال ایران از زواید غیر ایرانی زدوده شود و دارای یک هویت فارسی و دیرینه‌سال گردد... بر این اساس گاهشمار ایران که تا کنون گرفتار سنوات غربی بود دگرگونه شد و ملت ما از یک گاهشمار فارسی و اصیل برخوردار گردید.

سده‌ء تاریخ ایران با پیدایش شاهنشاهی آغاز شد و این شاهنشاهی موهبتی است که در طی سده‌های متمادی مورد ستایش اقوام گوناگون قرار گرفته و قشرهای مردسی «شاهنشاه» را فرستاده‌ای از سوی یزدان پاك بشمارند. بدینگونه گزینش یک گاهشمار فارسی بازگشتی بود به تمدن اصیل ایرانی و نشانگر آن بود که ایران دوازده سده قبل از گرویدن به دین اسلام دارای فرهنگ و تمدن درخشان بود و حقیقت چنین ایجاب میکرد که ما تاریخ ملی خود را با گاهشماری ملی بشناسیم و بر آن بیاییم... اکنون دیگر نیازی بدان نداریم که برای تداعی رخدادهای گذشته به تاریخ میلادی یا عربی متوسل شویم و اینکه قادریم که دشواریهای مقایسه تاریخ قمری و هجری و شمسی و تبدیل آنها را به تاریخ میلادی و برعکس، به یکسو نهاده و در تمامی موارد به تاریخ اصیل توسل جوئیم.

تا فرارسیدن روز بیست و چهارم اسفندماه سال ۲۵۳۴ که همزمان با زادروز رضاشاه کبیر، نمایندگان ملت در خانه ملت آغاز شاهنشاهی کوروش کبیر را منشاء تاریخ ایران اعلام کردند، غنای قومی ما در زوایای تاریخ مغرب زمین پنهان بود و تاریخ دانان ایرانی و بیگانگان خاورشناس به استناد سنوات

میلادی یا قمری و شمسی که هویت ملی و ایرانی نداشت به داوری و تجزیه و تحلیل رخ داده‌های سده‌های گذشته می‌پرداختند: لیکن با گزینش سال نشست نخستین شاهنشاه ایران برار بکه‌ی سلطنت بعنوان سبداء تاریخ شاهنشاهی سرزمین ما از تاریخی با خصیصه‌ی ملی و علمی برخوردار شد و مردم گیتی دانستند که شاهنشاهی ایران در طول بیش از ۲۵ قرن، روندی بدون درنگ داشته و ایران امروز در نقطه‌ی اوج این روند روبه‌تعالی قرار گرفته است سبداء حیات ملی ایران نمایانگر این واقعیت است که سرزمین ما به‌رغم تمامی ایلغارها و فرازونشیب‌ها، هیچگاه واژگان شکست را نپذیرفته و باور نداشته است. بویژه آنکه علاوه بر میراث‌های کهن خویش، فرهنگ کشورهای دیگر را نیز از داشته‌های خود برخوردار ساخته و به‌آن فرهنگها، غنا و ژرفائی علمی و افتخار آفرین بخشیده است.

سال شاهنشاهی بعنوان یک گزینش ناسیونالیستی، عبور پیروزمندانه‌ی ایران و ایرانی را از قرنهای ستمادی و پربار تفسیر می‌کند و این پیوستگی سالها و سده‌هاست که فرهنگ امروز ایران را از محتوی فرهنگ درخشان دیروز برخوردار می‌سازد و ایران، با پشتوانهای چنین سرشار به‌پیشواز ارزشمندترین پدیده‌های عصر تکنولوژی می‌رود...

بدینگونه با حرکت ملی‌گرایانه‌ی ایران بسوی هویت ایرانی، ضمن آنکه این اصالت ملی را مورد تأکید قرارداد از دیدگاهی دیگر حضور ایران را بعنوان یک رکن حساب‌شدنی و نقطه‌ی عطف یک تکامل فرهنگی دوشادوش پیشرفته‌ترین اعمار گیتی اعلام داشت.

فردای تاناک فرامیرسد



امید ایران - فردای ایران - آینده‌ی تابناک ایران در سیمای صمیمی ولیعهدی نهفته است که از هم اکنون موجبات شگفتی و ستایش ملت ایران و بسیاری از رهبران جهان را فراهم ساخته‌اند. این رهبر ایران فرداست که لبخند عشق به سرزمینش را بر لب دارد و این ایران فرداست که از هم امروز تبسم پیروزی را بر لب نشانده است.

دیروزهای سیاه— دیروزهای شوم و پرملال را پشت سر گذاردیم و امروز سرشار و پر بار را دریافتیم. امروزی که به زیور انقلاب آراسته‌ایم و در پناه حزب رستاخیز به یکپارچگی و وحدت کامل ملی گرانیده‌ایم... امروز، چشم انداز فردا رویاروی ماست. افق گسترده و تابناکی که پشتوانه‌ای غنی و مستحکم امروز را در اختیار دارد و میتواند بشیر بزرگیها— سرفرازها و پیروزمندیهای قوم دیرینه سال ایرانی باشد.

در چنین شرایطی نبض تاریخ ایران در کف ولیعهد والائیت که از هم اکنون راه و شیوهی سکانداری سفینه‌ی پیشتاز ایران را می‌آموزد و چشم سلبونما ایرانی به او دوخته شده است تا نظام شاهنشاهی ایران را استمرار بخشد و باسدار میراث شکوهمند تاریخ ما باشد.

ولیعهد ما با آنکه اینک موسم شانزده سالگی را میگذراند بیش از هر نوجوان دیگری در این سرزوبوم به ایران و آینده ایران می‌اندیشد و آموزشهایی که در این راه می‌بیند، از او یک شخصیت کامل ممتاز بوجود آورده است... او ضمن آشنائی با چند زبان زنده‌ی دنیا، در سایه پدر گرانقدر و تاجدارش، حساس‌ترین دقائق سیاسی و اجتماعی را فرا میگیرد و با تاریخ و فرهنگ ایران با تمامی ویژگیهایی که دارد آشنا میشود.

این در حد چهره‌ی امیدساز است که فردا برشکوه‌ترین ادوار تاریخ ایران را تداوم بخشد و از همین روست که هر جا او گام میگذارد و با هر شخصیت گیتی

که همکلام میشود، مورد تجلیل قرار میگیرد و با اندیشمندی و ذکاوتی که دارد شگفتی همگان را بر می‌انگیزد.



امیر اسدالله علم

سیمای سمبل وطن‌پرستی و خدستگزاری به شاهنشاه ... سردی که همواره در طول حیات خویش، در سلامت و بیماری، در بحرانی‌ترین سالها و درخشانترین ادوار، در همه حال عاشقانه به پیشوای بزرگ ایران خدمت کرده و نام خویش را بعنوان لایق‌ترین وزیر دربار شاهنشاهی در تاریخ معاصر ایران به ثبت رسانده است.

سازمان آبدن این دفتر

تنها یک امید بزرگ است که نگارنده را به نگارش رخدادهای نیم قرن معاصر تا اینجا که می‌خوانید ترغیب کرده است. امید به اینکه خواننده‌ی این کتاب و بویژه جوانانی که کلیدداران دریچه‌های فردایند بدرستی موقع اجتماعی و سیاسی خویش را در این برهه از زمان شناخته باشند و جاذبه و عشق و امیدی خاص که همانا اندیشیدن عاشقانه به این سرز و بوم است در نهادشان چنگ انداخته باشد.

این یک کتاب کلاسیک نیست که جوانان اربابا آنرا برای پذیرفته شدن در آزمونهای مدرسه و یا راه رفتن به دانشگاه و کسب مدرک مطالعه کنند. بل که این مجموعه‌ی تفاوت‌هائست که میان امروز و دیروز وجود داشته و دارد و اینکه یک نقطه و شوریدگی مشترک بین تمامی نسل‌های ایرانی در تمامی قرون وجود داشته که آن بستگی به این آب و خاک و این زادبوم ابدی و جاودانه است.

نگارنده‌ی این تاریخ در شمار و در زمره‌ی آن گروه از مورخان تاریخ گذشته نیست که در خدمت ملوک برای دست یافتن به لقب و عنوان و ثروت‌های گوناگون به انواع سبالغه‌های غیر راستین دست یازد و نادرستی‌ها را بعنوان حقایق تاریخی در وقایع نگاریهای خود جای دهد— بل که این نگارنده حاصل نیم قرن تلاش ناسیونالیستی خود و بارانش را در این کتاب گرد آورده تا نسل‌های امروز و فردا بدانند که ایران و ایرانی چگونه ماند و ایران و ایرانی

چگونه باید در کشاکش روزگار، خود را از گزند رخداده‌ها و مصائب تاریخی مصون نگاهدارد و ایران را برای ایرانی محفوظ و محروس بدارد.

خواندن این کتاب و کتب مشابه آن باید به خواننده بیاموزد که دیگران که بودند و چه کردند و او در این موسم تاریخی در چه وضع و شرایطی قرار دارد و چه رسالت‌هایی را بخاطر خود و خانواده‌ی خود یا خاندان کلان خود که همانا سیمپنش باشد باید عمده‌دار باشد. در مورد فوائد تاریخ، بزرگان شرق و غرب سخنانی گفته‌اند که باید مورد آنها تأمل کرد و با واقعیات امروز و دیروز منطبق ساخت. نیچه در این زمینه متذکر شده است که اگر تاریخ مورد نیاز است بخاطر یاری به زندگی و رفتار است، نه برای آنکه آدمی را از زیستن و رفتار باز دارد. تاریخ انسان را با کارهای بزرگ قرون پیشین آشنا میکند و چه بسا که فعالیت آفرینندگی را در انسان بر می‌انگیزد و آدمی را به ادامه‌ی سنت‌های افتخارآمیز گذشته تشویق مینماید.

همانگونه که استادی چون عبدالحسین زرین کوب اشاره میکند، تاریخ با ایجاد شوق و علاقه به چیزهای دور مربوط به گذشته، زمان حال را زیبایی می‌بخشد و بالاخره به انسان یاد می‌دهد که هر چه گذشته است محکوم است به زوال، هر چه هم به وجود می‌آید ناچار روزی ناپدید خواهد شد. با تلقین به این تصور، تاریخ در واقع به حیات کمک می‌کند و به زمان

حال... بدینگونه تاریخ تا آنجا که خدمت به زندگی می‌کند سودمندیش را نمی‌توان انکار کرد. زبان و گزند آن وقتی آشکار می‌شود که آن را تبدیل کنند به علمی که هیچ تعلق به زبان حاضر ندارد و در آن صورت از انسان موجودی خواهد ساخت که جز مجموعه‌یی از اطلاعات نیست: موجودی بی‌طرف—بی‌خاصیت و بی‌اثر. استغراق در تاریخ انسان را ممکن است حتی به جایی برساند که خود را فقط به آموختن تاریخ مشغول می‌دارد و از ساختن تاریخ عاجز می‌یابد. چنین کسی در وجود خویش احساس ثبات و دوام ندارد، به خودش هم پای‌بند و معتقد نمی‌ماند و همه عالم را یک سلسله نقطه‌های متحرک می‌یابد که وجودی در آن میان نامحسوس و سست‌ملک می‌گردد و وی حتی جرأت نمی‌کند که انگشت خود را نیز در این غوغای تحرک و استمرار به حرکت در آورد. بعلاوه عمل و واقعی که در تاریخ گزارش آنست، قبل از هر چیز احتیاج به فراموشی و حتی خود فراموشی دارد و کسی که نمی‌تواند خویش را از گذشته برهاند، البته از عهده هیچگونه اقدام و عمل بر نمی‌آید. کسی هم که می‌خواهد دنیا را از نظرگاه تاریخ احساس و ادراک نکند، حال کسی را دارد که خویش را را مجبور کند به ترک خواب— به بی‌خوابی دایم.

*

آنچه نگارنده‌ی این تاریخ می‌نگارد همانگونه که در سطور پیشین ذکر شد، بخاطر پراکندن موجی از مواد

نخدر و سکرآور نیست تا خواننده را در خواب و احساس
آسودگی فرو ببرد و از تلاش کردن بخاطر ساختن آینده‌ی
پرشکوهرتر باز دارد.



پنجاه سال تاریخی که من در آن سیروسفر داشتم روزگاری بود که کمتر ملتی و کمتر دوره‌ای از اقوام ایرانی نظیر آنرا بر خود دیده‌است. زیرا هنگامیکه مغولها به ایران تاختند و یا زمانی که اسکندرو اعراب خاک سرزمین ما را مورد یورش قرار دادند. تنها جاذبه‌های مذهبی و قدرت‌نمائی‌های نظامی حاکم بر اینگونه تجاوزها بود. حال آنکه موج ملوک‌الطوایفی در آغاز سلطنت پهلوی اول را تاریخ ما کمتر بیاد دارد و تنها در عهد نادر و آغاز کار او بود که نظیر چنین خودکامگی‌های محلی را ملاحظه می‌کنیم.

از سوی دیگر هجوم متفقین به ایران، آنهم بعنوان «دوستان ایران!» فاجعه‌ای بود که تاریخ‌ها کمتر بیاد دارد و اگر حمل بر عراق و سبالغه نگردد تنها این نسل امروز بود که بارگران آن مصائب را از شانهای خود بر داشت و بادستهای تمبی از سلاح و با قلبهای سرشار از وطن‌پرستی توانست به اتکاء بر جاذبه‌ی یک رهبری مقاوم و اندیشمند، زانده‌ها و بازمانده‌های شوم آن هجوم و ایلغار ناگهانی را از صفحه‌ی تاریخ ایران محو سازد.

اینکه می‌گویم ما با دستهای تمبی و به پشتوانه‌ی نظام دیرینه سال شاهنشاهی ایران توانستیم از بار شدائد زهائی یابیم. یعنی اینکه نان نداشتیم. آب در جویها امیخته با انواع گل‌ولای در آب‌انبارهای خانه‌های ما جاری میشد. حقوق ماهیانه‌ی کارمندان دولت شش‌ماه به شش‌ماه پرداخت نمیشد. کاروکسب پیشه‌وران در گرو

هجوم شبانه‌ی اوباش بود و ارتش ایران تنها ذر رویای گذشته‌های پرشکوه تاریخ ایران سیروس‌سلوک میکرد و هر تاه که میخواست کمر راست کند ضربه‌ای قاطع و ناگهانی شالوده‌های آنرا در هم می‌پاشید. همچنین زن، همچنان در مقنعه و چادر سی‌زیست و مرد روستائی ما به زهر و کاربرد سیاست روس و انگلیس می‌اندیشید و سهم‌تر از همه آنکه ما در زیر بار گران دیوانسالاری که سیرات سیصد سال حکومت قاجارها بود کمر خم کرده بودیم و میدیدیم که با خزانه‌ی تهی و با ارتش ضعیف و با اقتصادی ورشکسته و با سیاستی سرسپرده به بیگانه و با نفوذ فتودالیسم و تسلط ثروتمندان بر قشرهای عظیم تهی‌دست، باید ایران را حراست کنیم و این ممکن نبود. الا به نیروی یک اعجاز فرهنگی و تاریخی و دیدید و دیدیم که سن و ما که یادگارهای نسل پنجاه ساله‌ی معاصریم، چگونه به رغم تماسی این دردهای بزرگ تاریخی، از زیر بار مصائب رهائی یافتیم و توانستیم پس از توفندگیهای ناشی از جنگ جهانی دوم، با نفوذ ستون پنجم دشمن مبارزه کنیم و آن سالهای وقایع تاریخی آذربایجان و کردستان و فارس و آن وقایع ملی شدن نفت را که منجر به قیام تاریخی بیست‌وهشتم امرداد شد پشت سر گذاریم.

آیا این یک اعجاز تاریخی نبود؟ آیا بجز متوسل بودن به یک نظام مقاوم امکان وقوع چنین معجزه‌ای وجود داشت؟ آیا جز اینست که ما به نیروی ایمان و اعتقاد و عشق به شاه و وطن از بوته‌ی چنین آزمایشی پیروزمانده

بیرون آمدیم؟ آیا راز ماندن‌ها و توانستن‌های ما بجز اینست که در وجود و عروق ایرانی پاک‌نژاد یک آتش و یک اکسیر حیرت‌انگیز در حال لمعان و جریان است که ایرانی را از سقوط کردن و تباہ شدن بازمی‌دارد و آیا بجز اینست که در تماسی بجزوچه‌های تاریخی، ما در پناه فرهنگ و ادب حماسی و عرفانی خود توانسته‌ایم با کاستی‌ها و خردی‌ها و مذلت‌ها و سرخوردگی‌ها پیکار کنیم و خود و کشور و پرچمان را در اوج مقاومت‌ها و پیکارهای پیروزمندانہ برافرازیم؟...

این راز دوره و تاریخی است که ما در آن زیسته‌ایم و رازها را دلیل واضح بدست آمده‌ها و پیروزیهای خویش می‌نامیم. در موارد داوری‌های تاریخ و آنچه میتوان از سیر رخدادهای این پنجاهه و سده‌های پیش از آن آموخت در رسالهی تاریخ در ترازو اشاره‌ای شده است که انعکاس آن در این جا ضرور بنظر میرسد: در واقع آشنائی با تاریخ انسان را از بسیاری فریب‌های حقارت‌آمیز— از بسیاری دلخوشیهای بی‌حاصل نگه می‌دارد و نگاه انسان را— آن مایه قدرت تعمق می‌بخشد که در ورای حوادث، آنجا که چشم عادی چیزی نمی‌بیند، نفوذ کند و زندگی محدود و کوتاه خویش را— از طریق تاریخ— با زندگی گذشتگان، با زندگی دراز گذشته‌ی انسانیت پیوند دهد و آن را عمیق‌تر و پرمعنی‌تر کند.

بدینگونه با یادآوری اشتباههای گذشته — با تذکار جنایتها و بدبختیهای گذشتگان — تاریخ میتواند انسانیت را از تکرار آنها و لاقل از اینکه با عمد و اختیار خویش به نظایر آنها دچار آید باز دارد. بعلاوه — هر کس — هر حرفه‌ای که دارد — می‌تواند از تاریخ برای گسترش و تکمیل کار خویش استفاده کند. از این حیث تاریخ مثل روانشناسی است که طبیب و مهندس — مدیر و تاجر — کارگر و کارفرما هر یک با بهره‌ای که از آن دارند می‌توانند در کار خویش توفیق بیشتر بدست آورند. با اینهمه در آنچه به کارهای عمومی، مدنی، و مخصوصاً به آنچه «مدیریت» می‌خوانند مربوط میشود، تأثیر و فایده‌ی تاریخ بیشتر است. از جمله در حرفه‌ی روزنامه‌نگاری — در دادگاهها و نیز در کارهای مربوط به سیاست، تاریخ می‌تواند مایه‌ی باشد برای توفیق بیشتر. کسانی که جنگ دوم جهانی را بخاطر دارند، شاید گزارش «سرنویل هندرسن» سفیر بریتانیا در آلمان نازی را خوانده باشند — در حقیقت آنچه سبب شد این سفیر بریتانیا در مذاکرات و فعالیتهای خویش مواجه با شکست شود تا حدی بی‌اطلاعی او بود از تاریخ و حوادث آلمان. این سفیر ساده‌لوح پنداشته بود مطالعه‌ی سطحی و عجولانه کتاب هیتلر بنام «نبرد من» برای آشنائی او با آنچه قبل از جنگ در آلمان نازی می‌گذشت کفایت خواهد کرد. عیب نیست که بعضی از مورخان معاصر خاطرنشان کرده‌اند که آشنائی با واقعیت جریانات ممکن

بود از توسعه یا وقوع جنگ دوم جهانی در آن سالها جلوگیری کند.

از فواید تاریخ لذت‌انگیزی آنست و ابوالحسن بیهقی از روی دقت و تجربه به ما می‌گوید که علم تواریخ علمی لذیذی است. در مورد تاریخ می‌توان گفت آشنائی با آن تمام آنچه را پیرامون انسان هست معنی و جاذبه دیگری می‌بخشد و همین نکته است که زندگی سورش را از لذت‌هایی بی‌نام سرشار می‌کند.

نسل فردا و نسلی که امروز دوران نوجوانی و جوانی خود را طی می‌کند به دلیل آنکه در متن حوادث و پیشرفتهای شگرف امروزین قرار گرفته‌است، تا زمانی که در اعماق تاریخ فرو نرود و ریشه‌ها را در نیابد نخواهد توانست پشتوانه محکمی برای نگهداشت ایران در سالها و سده‌های آینده داشته باشد. بویژه نوعی حس بی‌تفاوتی موجب خواهد شد که جوان امروز، بسیاری از داشته‌ها و بدست‌آمده‌های خویش را نیز از دست بدهد و به موجودی تبدیل شود که برای گذران روز، هر حادثه و رخداد را در شرایطی پذیرا شود و از کیفیت و اهمیت نظم و ضابطه و وحدت و انجام ملی که از ضروریات ماندگاری یک ملت است به دور ماند.

از همین روست که به آموزش سیاسی نسل امروز تأکید بسیار می‌شود و بدیهی است که این نسل تا مفهوم سیاست و کاربردهای آنرا عمیقاً در نیابد، نخواهد توانست از پیچ‌وخم‌های سیاسی و احیاناً گزندگانهائی که

شیوه‌های سیاسی بین‌المللی نصیب ملت‌های ناآگاه از سیاست می‌کند رهائی یابد.

برتر از آموزش سیاسی باید آموزش ملی را به جوانان آموخت و آنانرا با تمامی جزئیات سنتی، آرمانی، مذهبی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی که فرهنگ ویژه ایرانی را تشکیل میدهد آشنا ساخت تا مباد که ایران به روزگار کشورهایی که پس از سده‌های بسیار بر اثر هجوم مهاجمان بیگانه، خصیصه و هویت ملی خویش را از دست دادند گرفتار شود.

نگارنده‌ای چون من که نیم قرن پر از فراز و نشیب‌ترین حوادث تاریخ را تماشاگر بوده و در برابر آنها مقاومت کرده‌است، امروز بدرستی میداند که بزرگترین زیانها را به ملت‌ها کسانی وارد میسازند که تاریخ و ملیت خود را وجه‌المصلحتی اغراض و نیازهای مادی خویش قرار دهند و احیاناً بخاطر ثروت‌اندوزی و کسب مقام و موقع دیوانی و دولتی از هر سوی که نسیم حوادث می‌گذرد راه بسپارند و رسالت تاریخی و ملی خویش را فراموش کنند.

* ما دانستیم و دیدیم که دولت‌ها و حکومت‌های آریند و خود کاسه چگونه بر سر کار می‌آیند و چگونه در قمار سرنوشت خویش بازنده و مقهور میشوند.
* ما دانستیم که چهره‌های بیگانه با آرمانهای ناسیونالیستی، چگونه دستاویز سیاست‌های اجنبی میشوند و چگونه آبروی قومی و فرهنگی خود و ملت خود را در آستانه‌ی سقوط و انحطاط قرار میدهند.

* ما دانستیم که باید بی نان و بی آب و بی مقام و با هر شدائدی، عاشقانه به ملیت و وحدت این سرزمین اندیشید و هیچ لطمه‌ای را از جانب هیچ مقام و نفوذی، وسیله‌ی دلسردی از ناسیونالیسم و مردم‌دوستی قرار نداد و همچنان راه مردانه و توأم با وارستگی و واگذاری و پاکبازی خویش را تداوم داد تا باشد که حقایق تاریخی از دیدگاه نسل امروز و فردا پنهان نماند و مسایل ملی و حقایق میهنی تحت الشعاع احوال و نیازها و احیاناً اغراض شخصی قرار نگیرد.

ما از تاریخ آموختیم: نام کورش به این دلیل بزرگ و جاودانه می‌ماند که وقتی به بابل می‌رود، نخستین و بزرگترین منشور آزادی بشر را از خود به یادگار می‌گذارد و قوم بابل و یهود را رهائی می‌بخشد.

ما از تاریخ آموختیم که داریوش سوم و یزدگرد به این دلیل تن به شکست می‌دهند که شالوده‌های حکومت خویش را بر تعیش و بی‌توجهی به خواست قشرهای مردمی بنا نهاده‌اند و آنگاه که بنیاد حکومت مرکزی و هسته‌ی اصلی نظام یک کشور سست شود، حتی کوچکترین و حقیرترین نیروها می‌توانند بر آن فائق آیند.

ما آموختیم که وقتی یک نیروی رهبری مقتدر زمانه امور یک سرزمین ملوک‌الطوایفی را در دست می‌گیرد، ناگهان چون شاه‌عباس کبیر قادر خواهد بود که قدرتمائی چون ایل‌های افشار و شاهسون و استاجلو و قزلباش و

غیره را مطیع و منقاد خویش سازد و یک حکومت مقتدر مرکزی را بنیان بخشند.

ما آموختیم که وقتی پس از آشوبها و ناامنی‌هایی که در پی انغراض سلسله‌ی افشاریه بوجود آمد، تنها نیروی مردم‌دوستی و مردم‌نوازی کریم‌خان زند میتواند ایران را از آسایش و آرامش برخوردار سازد و به هنرمندان و خلاقان کشور این توان و مجال را ببخشد که بزرگترین و ماندنی‌ترین آثار هنری و سنتی و ملی خویش را خلق کنند و نامشان را در تاریخ ایران جاودانه سازند.

ما آموختیم که وقتی پس از سیصد سال حکمرانی، از اقتصاد ایران تنها دوازده تومان در خزانه‌ی مملکتی باقی می‌ماند و وقتی تمامی مالکیت‌های ارضی و قومی و فرهنگی و استقلال‌های سیاسی و اقتصادی ما بخاطر نفوذ بیگانگان بر باد می‌رود، تنها نیروی معجزه‌آسای فرزند الاشت است که میتواند از حقیرترین و فراموش شده‌ترین و متزلزل‌ترین کشورها، سرزمینی آباد و مطمئن و مستقل و سرفراز و امیدوار به وجود آورد...

ما آموختیم که وقتی دو قدرت بزرگ انگلیس و شوروی بر ایران استیلا می‌یابند و ارتش جوان ایران را منهدم می‌کنند و غذا و ابتدائی‌ترین حوائج مردم جیره‌بندی میشود و هنگامی که بیگانگان در آذربایجان و کردستان کوس تجزیه‌طلبی را به صدا در می‌آورند و وقتی ملی شدن نفت، سستسک و بهانه‌ای برای کمونیسیم در ایران میشود، تنها و تنها توانائی اعجاز‌انگیز آریاسهر جوان

است که میتواند با توسل به فداکاری و جانبازی و عاشق
بودن و پاکبختگی محض و به پشتوانه‌ی بزرگترین انقلاب
تاریخ ایران، از هیچ، همه چیز به وجود آورد و ایرانی را
که هیچکس نمی‌شناخت و به بازی نمی‌گرفت، مورد حسد
و حقد و رشک کشورهای دیگر قرار دهد.

*

این عبرت‌آموزیهای تاریخی است که ما را توش و توان می‌بخشد تا راه تابناک آینده را بازشناسیم و پایمردی و جانبازی کسانی را که با قلم و قدم و تلاش خویش ایران امروز را بما سپردند قدر بدانیم و خود را در راه آنان گام برداریم.

در پنجاه‌سالی که تاریخ مشعشع نیم قرن معاصر را تشکیل می‌دهد، جانبازان بسیاری در راه بقای سرزمین ما جان خویش را باخته‌اند که برخی از آنان نیز درگمنامی نسبی باقی مانده‌اند... مطالعه‌ی حیات اینان و انگیزه‌هایی که موجب شد تا سرگ را به‌زیستن ترجیح دهند. عامل عبرت‌آموز دیگر است که از حماسه‌های ناسیونالیستی مایه می‌گیرد و به‌آدمی غرور و شهامتی درخور تحسین می‌بخشد.

بدیهی است لزومی ندارد که تنها اینگونه شهیدان را نموده‌ها و نشانه‌های تداوم و بقای ناسیونالیسم در ایران بشماریم، زیرا آن پیرسرد سلحشور روستائی یا شهروندی که در چایخانه‌های سنتی و در برابر پرده‌های نقاشی دلبران و پهلوانان ایرانی. خاطره و یادگار بزرگ‌سردیها و وطن‌پرستی‌ها را زنده می‌کند— آن جوان دانش‌آموز و دانشجو و آن سربازی که پرچم ایران را با افتخار در دست می‌گیرد و آنرا به اهتزاز درمی‌آورد، آنکه سرود شاهنشاهی ایران را با مباحثات نجوا می‌کند، آنکه در کارگاه و کشتگاه و کارخانه با دستهای خویش نیروی کار و سازندگی را بوجود می‌آورد و در نهایت آنکه با قلم خویش از

تاریخ و حماسه‌ها و واقعیات شگرف زمانه و راه و رسم بزرگ ماندن سخن به میان می‌آورد، اینان نیز در شمار گروههای بیدار ناسیونالیستی ایران قرار دارند و عشق و تلاش اینان است که موجی از شور و تحرک و شوق و امید و سازندگی و سرافرازی و ایمان به قومیت را در تمامی اقصای این سرزمین پراکنده می‌سازد. امید ما ایرانیان امروز به این قشرهای عظیم مردمی و این دوستداران حماسه‌های راستین ملی است که باید راهگشایان طلیعه‌ی تمدن بزرگ باشند و باید ایرانی بسازند که در برابری با پیشروترین کشورهای گیتی، هیچ کاستی و کمبود و حقارتی در خود احساس نکند و به قبیله‌ی بشری نشان دهد که اگر ایرانی بخواهد میتواند در پرتو نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و حزب فراگیر ملت ایران، تمامی اوج‌های تکامل را درنوردد و علاوه بر کامیابی خویش بسیاری از مردم محروم و فقیر و ستمدیده و نادان گیتی را از برکات دانش و بینش و انساندوستی و مردم‌نوازی خویش سیراب نماید...

با این امید مقدس است که قلم خویش را در آخرین سطور کتاب پنجاهه‌ی پهلوی و سده‌های ملی‌گرایی از دست می‌نهم و آرزو می‌کنم که جرقه‌ای از آتشی که در درون ایران پرست نگارنده وجود دارد، در جان تمامی ایرانیان افتد و این سرزمین را سرشار از فروغ و گرمی و عشق به ملیت سازد...



آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد...

انتشارات روزنامه جوانمردان

تاریخ دودمان پهلوی

ملی شدن صنعت نفت

کارگران دنیا

ترجمه تاریخ انجمن‌های مخفی کنونی در اروپا و آمریکا

از کوروش شاه تا محمد رضا شاه

مادر

ترجمه نماز بنارسی

پدر

ترجمه پل خیمه‌شب‌بازی

پنجاهه پهلوی

سده‌های ملی‌گرائی



